

به نام خدا

افسانه شین

(قیام یک قهرمان)

آفریننده: سید سعید بیاتی

تاریخ نگارش: سال 2011

هیچ حکومتی در زمین از سوی دشمنان خارجی نابوده نشده است

مگر اینکه از درون فروپاشیده شده باشد.

فصل 1

حدود پنجاه سال بود که کیانگ اوچو بر سوجونگ حکمرانی می کرد. در طول این مدت یک ارتش بیست هزار نفری را مسلح ساخته بود تا بر سرزمین ایچو حمله ور شود. او نمی توانست صبر کند تا یسان بر او غلبه کند. یسان حاکم سرزمین بسیار وسیع ایچو بود که صد سال بر این حکومت فایق آمده بود. رنج های مصیب بار ایچو تمامی نداشت. قطعی، خشکسالی، غارت، دزدی و هزاران بلای انسانی بر سرزمین ایچو وارد شده بود. تمام راههای ایچو توسط نیروهای ژنرال گیسو بسته شده بود. علت اصلی اختلاف دو حکومت بندرگاه ناسو در غرب ایچو بود. ماجرای به این قرار بود که در زمان پدر کیانگ اوچو این بندرگاه مرز دو حکومت محسوب می شد. یوان با این که مرز بندری را طبق پیمان ایشو پذیرفته بود ولی هرزگاه به تجاوز این بندر می پرداخت. دزدان دریایی از سوی دیگر در سوجونگ به غارت می پرداختند. این اتفاقات سه سال طول کشید تا این که پدر کیانگ اوچو صبر خویش را از کف داد و قسم خورد تا روزی

که سلسله اوشین بر سوجونگ حکومت دارد بر ایچو بتازد و این سرزمین را جزو قلمرو خود محسوب کند. به قسم او پیمان نانسو (پیمان مورثی سلطنتی) بسته شد که طبق آن تا آخرین پادشاه این پیمان بر سوجونگ حاکم خواهد شد و هر پادشاهی که از آن تعرض کند به صلیب کشیده خواهد شد. قرار بر این شد که تمام پادشاهان سوجونگ بعد از مرگ پادشاه اجرا شود. این اولین پیمانی بود که به صورت قانون درآمد (قانون 102 کتاب اوشین). دشمنی این دو سرزمین به خاطر همین قانون بود. بعد از مرگ پادشاه، کیانگ اوچو بر تخت پادشاهی رسید تا این که این قانون نزاع ایچو و سوجونگ را به حد اعلا رساند. آیین مذهبی ترویج کننده اختلاف میان پادشاهان ایچو و سوجونگ جین بود. این آیین به تبعیت از اعتقادات خرافی و تخیلی مردمان شرق معتقد بود که سرانجام سرزمین سوجونگ نابود خواهد شد و این به وسیله نوه اول یسان صورت خواهد گرفت. مکتب دیگر در این سرزمین که اعتقادی والاتر از آن وجود داشت کیش لیسو بود. لیسو آخرین شاگرد معبد گیسو بود که خود را موعود سرزمین شرقی می نامید. او ادعا میکرد که می تواند جادوگری کند و مرده را زنده سازد. این اعتقاد به شدت از سوی پادشاهان مورد تعرض بود. لیسو سرانجام به دستور مستقیم پادشاه کیانگ اوچو به صلیب کشیده

شد. سه فرقه منحرف از مکتب لیسو زاییده شد. مکتب سو(سو می)، مکتب ضاله او کچی(یسان سو او کچی) و آخرین مکتب کیش لیسو یعنی ماسوچی(بیرو سان ایکچی ماسوچی). ماسوچی همان فرقه ای بود که اعتقاد داشت باید فرقه جین را برداشت و شاگردان آن را به صلیب کشید. (جین کهن ترین و اولین کیش سرزمین شرقی بود که قدمت آن به هزاران سال قبل از میلاد بر می گردد. جین شخصیتی بود روحانی که دروغ و ریاکاری را گناه بزرگ می دانست). یکی از شاگردان وی مکتب شیطان گرایی را به وجود آورد. البته قدمت شیطان گرایی از زمان خلقت بشر بود. به طوری کلی ماسوچی معتقد بود باید سوجونگ نابود شود و معبد گیسان احیا شود. این فرقه ضاله باعث جنگ های خونینی شد که هزاران نفر جان خویش از دست دادند. دو فرقه سو و او کچی بر خلاف اعتقادات ماسوچی عمل می کردند. این دو فرقه با نام هم پیمانان اعتقاد داشتند باید خود منجی را انتخاب کنیم و بر سرزمین شرقی حاکم شویم. وجود اعتقادات خرافی در این دو فرقه جایی نداشت و این باعث پیشرفت آنان گشت. سو با او کچی برادرزاده بود. رفتار آنان با هم بسیار گرم و صمیمی بود. استان میان اوسو مرکز اصلی فعالیت این دو گروه بود. اما رسمیت نیافته بودند و از سوی پادشاه سوجونگ مورد مخالف قرار

می گرفتند. در سرزمین ایچو یسان آزادی بیان را به تمام گروه های مذهبی و ضد مذهبی داده بود. با این کار او شخصیتی مشهور در تمام سرزمین شرقی گشته بود. یسان معبد شان را محل مباحثه فرق قرار داده بود تا بر تمام دشمنان خود ناظر باشد. او جاسوسانی را به جلسات محرمانه این گروهها فرستاده بود تا دشمنان خود را شناسایی کنند. گروههای زیادی در ایچو قرار داشت ولی مهم ترین آنان عبارت بودند از: گروه مذهبیان افراطی و میانه رو. گروههایی مانند سالسو، لیشو، جینجو افراطیون مذهبی بودند. خین، شو، کومیان، رایشا مهم ترین گروه های میانه رو بود که حافظ منافع سلطنتی بودند. از مهم ترین فرق میانه رو خین بود که تقریباً در سرتاسر سرزمین ایچو وجود داشت. بنیانگذار این فرقه از درباریان پادشاه قلبی و پدر یسان بود. خین جزو ثروتمندترین گروه ایچو بود. بدون هیچ استثنایی تمام گروهها با خین مخالف بودند و قصد نابودی این فرقه سرمشق بسیاری از افراطیون مذهبی بودند. فرقه ضاله خین به بهانه های مختلف از جمله ساخت معابد، زیارتگاهها، بت ها و... به چپاول مردم می پرداختند. فرقه رایشا پس از دو سال فعالیت به دست خین نابود گشت و زمینه نابودی سایر گروههای میانه رو نیز باز شد. خین می خواست سرتاسر ایچو را خود اداره کند. مردم از این فرقه نفرت قلبی

داشتند و هرزگاہ یکی از شاگردان معابدشان را می کشتند. متأسفانه تمام درباریان حکومت یسان با این فرقه دست دوستی داده بودند. (یسان هرگز هیچ گروهی را به رسمیت نشاخته بود). درباریون یسان تماماً اشراف زادگانی بودند که از زمان پدر او بر حکومت پادشاهی می کردند. یسان نمی توانست تمام آنها را اخراج کند و به همین دلیل گروههایی مذهبی ساخت تا فساد را از خانواده سلطنتی پاک سازد. برادر یسان، چونو بود که طفدار فرقه خین بود. او فاسد به تمام معنای دربار یسان بود که به غارت خزانه سلطنتی می پرداخت با این که درباریان از او به ظاه خوششان می آمد ولی می دانستند لیاقت جانشینی را ندارد و باید کس دیگری بر تخت پادشاهی ایچو بنشیند. چونو کسی بود که با سربازان قلعه ماچو به روستای پیکن حمله کرد و سرتاسر مردم را غارت کرد و دو نفر نیز کشته شد. به موجب این خبر کومان، شکرده مخصوص معبد اوچی به امپراطوری شکوائیه نوشت ولی هیچ وقت این طومار به دست پادشاه یسان رسید زیرا درباریان در نظام دخالت داشتند. فرمانده نظامی عموزاده چونو بود و هرگز نمی توانست بر چونو ایراد بگیرد. فسلاد در نظام ضد مذهبی یسان در اوج خویش بود. گارد سلطنتی یسان تماماً از اشراف زادگان درباری بود و با این سخن دیگر لازم نیست از فساد سخن گفت. یسان می دانست که نمی

تواند کاری انجام دهد زیرا در این صورت جان خویش از دست می داد. ایچو سرزمین بسیاری از افسانه های کهن بود. اولین سرزمینی بود که پایه امپراطوری بنا نهاده شد و این سرزمین در زمان پدر یسان از شکل قبایلی خارج شد. ایچو با وجود جنگ هایی که در این سرزمین اتفاق افتاد پایدار ماند زیرا مردمی داشت که حاضر بودند جانشان را برای پدر یسان بدهند. آوازه شهرت پدر یسان در تمام سرزمین شرقی بود و این به یسان در برپایی حکومت جدید کمک شایانی کرد. ولی بعد از رسیدن به حکومت مردم به خاطر درباریان از او دوری جستند و حاضر بودند حتی با بیگانگان پیمان ضد حکومتی ببندند. ژنرال گیسو با حمایت دولت سوجونگ فرماندهی جنگ علیه یسان را بر عهده گرفت ولی جنگی رخ نداد که دلیلش مسله بند اوچی بود. این بند دزر نزدیک منطقه ممنوعه بود. منطقه ممنوعه منطقه ای بود که هزاران بنای مقدس و پادشاهان سرزمین شرقی در آن دفن گشته بودند. ورود به این قصر فقط توسط سه نفر مجاز بود. پادشاه سرزمین ایچو، پادشاه سرزمین سوجونگ و رئیس بزرگترین معبد شرقی به نام ماسوری. هر ساله یک روز تمام به نام روز اوشین این منطقه با گلهای یاس پر می گشت و این به منزله احترام بود. این تنها روزی بود که هیچ وقت در آن جنگی رخ نمی داد. کیانگ اوچو می خواست این روز را

بردارد ولی به هیچ وجه موفق نشد. نه تنها برای بزرگان بلکه برای مردم خصوصاً شاگردان معابد قابل احترام بود. به هر حال فرقه های ضاله پادشاهی خود را برای روز اوشین آماده ساخته بود. معبد گوانگ اعلام کرده بود که باید صلح در روز اوشین برقرار باشد. رئیس این معبد شوان شی صد روز قبل از اوشین به سوجونگ سفر کرد و قصد دیدار پادشاه را درخواست کرد. با این که کیانگ اوچو از تمام مردمان ایچو نفرت داشت ولی نسبت ب مقام مذهبی بسیار متواضع بود. او سربازانش را به استقبال او فرستاد و ملاقات آنان در قصر پادشاهی انجام شد. ش به پادشاه اوچو گفت: من بایان که می دانم چقدر نفرت نسبت به سرزمین پادشاهی یسان داری. اما این روز را به خاطر حفظ شئونات وارکان حکومتی به ایچو بیا. می دانم که دشمنی شما بی دلیل است چون قانون اوشین برقرار. ولی من به شما قول می دهم با آمدن به این سرزمین مردمتم خوشحال خواهند شد. او از آنجا راهی سرزمین خود ایچو گشت و بایسان دیدار کرد. یسان پذیرفت با این که درباریان پادشاهی مخالف بود. شوان سی استاد برتر فنون رزمی در تمام سرزمین شرقی بود. البته در ایچو مشخص بود. یکی از کارهای بسیار بزرگ شوان سی کهد تاریخ سرزمین شرقی که آن را فراموش نکرد مسابقات قهرمانی استادان برتر و شاگردان شائولین

بود که مجزا برگزار میشد. یک نفر از ایچو و یک نفر از سوجونگ لقب بزرگی می گرفتند و فرمانده نظامی می گشتند. ولی فقط یک نفر از شاگردان می توانستند مقام محافظ پادشاهی را کسب کنند. این مسابقات باعث شد که تقابلات منفی کاهش یابد و در عوض روابط دوستانه ای میان ایچو و سوجونگ برقرار باشد. مطرح ساختن این تفکر بسی شادمانی در کیانگ اوچو برانگیخت. ولی مادر او جن جنی با این کار مخالفت کرد و به کیانگ گفت که باید اوشین را احیا کند (قانون 102) ولی کیانگ اوچو گفت: من می خواهمک سرزمینم پیشرفت کند. قول می دهم با این کار در تنها مدعی امپراطوری شرقی خواهیم بود. البته در آن زمان امپراطوری مستقلی نبود. سه روز بعد کیانگ اوچو با پیکی طوماری نگاشت که این مسابقات را تشریح می کرد. سراسر پادشان به جز یکی به نام مایگ با موافقت کردند. مایگ پادشاه حکومت گاسو بود (حکومت گاسو بعد از نابودی سرزمین کانسو شمالی بر سر کار آمد و همیشه در آن شورش برپا بود که بی کفایتی مایگ را نشان می داد. البته مایگ میانه رو بود و معتقد بود که غضیب در برابر شورشیان حکومت را نغابود خواهد کرد. فرزند او افراطی به تمام معنای خشونت بود و قسم خورده بود هنگامی که به جانشینی پدر می رسد تمام شورشیان را نابود خواهد کرد

و همین کار را نیز انجام داد. جنایت های فرزند مایگ به هیچ وجه فراموش شدنی نیست و شرق نام او را به بدنامی برد). پادشاه یسان به شدت با پیشنهاد او موافق کرد و به همین خاطر و به دور از تعصبهای قبیله ای نامه ای به او نگاشت که به سرزمین او قبل از اوشین بدانجا سفر کند. پیام پاسخ دریافت نشد. اما پس از چهارده روز پاسخ طومار چنین بود: به نام پادشاه سرزمین شرقی به پادشاه ایچو. من نامه شما را دریافت نمودم هر چند ابتدا عصبانی گشتم ولی بعدا دچار پشیمانی گشته و حاضر به قبول پیشنهاد تو هستم اما به شرطی که نیروهای امنیتی من در جشن حضور داشته و ارتش شما در بیرون شهر اطراق کند. پاسخ یسان مثبت بوده و سرانجام 5 روز قبل از اوشین حدود 20 هزار نفر مسئول تدارک بزرگترین جشن و مراسم کشور ایچو و سوجونگ گشتند. برای ادای احترام به پادشاهان مقبره منطقه ممنوعه کاروان تجارتنی سلطنتی از سوجونگ به ایچو عازم گشت تا حدود 10 جعبه نقره فام به آن جا ببرند. 3 روز قبل از جشن تدارکات جشن تمام آماده پذیرانی از تمام پادشاهان گشت. حدود 10 هزار نفر به عنوان محافظان پادشاهی حلقه کیو را تشکیل دادند که از گذشتن از آن ممکن نبود (7 حلقه از نیروهای امنیتی ایچو حضور داشتند). امنیت منطقه ممنوعه به ایچو سپرده شد. فرمانده نظامی کل ایچو

کسی به نام تاشو ایشی بود که فرمانده لایقی بود ویسان او را بزرگترین فرمانده سرزمین شرقی می نامید. ولی چنین به نظر می رسید که از او لایقتر نیز بود و این شخص گیسو فرمانده نظامی مرزهای سوجونگ بود. گیسو در تمام جنگ هایش با پیروزی به وطن خود بازگشته بود. تمام پادشاهان به ایچو سفر کردند. فرزند مایگ نیز در این سفر به نمایندگی گاسو حضور یافت. شاهزادگان زیادی در این مراسم حضور داشتند. ایچو پس از یک روز شاهد بزرگترین مراسم بود که نظیر آن پیدا نمی شد. ثبت نام از استادان و شاگردان تمام معابد و خانواده های سلطنتی، درباریان، فرماندهان، فرزندان شاه و... (به جز مردم) به عمل آمده بود. حدود 100 نفر ثبت نام کرده بود که تعیین صلاحیت آنان با مشاور یوم جو بود (او مشاور ارشد نظامی بود و تفکر تشکیل امپراطوری عظیم شرقی به وسیله او مطرح و گسترش یافت. او مردی بسیار توانا و با تجربه بود. تقریباً به تمام سرزمین های شرقی سفر کرده بود ولی اعتقاد داشت تنها ایچو سرزمین موعود آینده خواهد بود. او پسر بیرو شین استاد معبد گیسو بود و تفکرات او الهام بخش تفکرات پدرش بود). یوم جو حدود 100 نفر انتخاب کرد. مسابقات شاگردان هفت روز و استادان نه روز طول می کشید و همزمان برگزار میشد. شی سو وزیر اقتصاد حدود سه کاروان

تجارتی برای روز اوشین فرستاد. شنسو با وجود قحطی در حکومتش حدود یک کاروان تجارتی فرستاد (شنسو فرماندار سالو در بخش شرقی کانسوی قدیمی بود). شیان سو ثروتمندترین شخص سوجونگ که به وسیله فساد اقتصادی این همه ثروت را به دست آورده بود و با خانواده سلطنتی نیز رفت و آمد می کرد حدود شش کاروان زرگ تجارتی به ایچو فرستاد. ایچو شاهد بزرگترین تجمع در کل سلسله خودش بود. (سلسله یسان دویست سال در ایچو حکمرانی می کردند). با رسیدن کیانگ اوچو به مرزهای ایچو یسان از او استقبال کرد و آنها به طرف قصر شرقی به حرکت درآمدند. کیانگ اوچو حدود ده سال بود که از نزدیک ایچو را ندیده بود و شناختی نداشت. او از این که ایچو پیشرفت کرده بود نگران بود. در ایچو قلعه های بزرگی وجود داشت که نفوذ به آنها سخت بود. کیانگ قول داده بود به احترام اوشین در این روز صلح را با ایچو برقرار سازد. این فقط دلیل صلح او نبود بلکه جالب آن بود که نام کتاب قانون سوجونگ اوشین بود. تا روز اوشین اتفاق خاصی رخ نداد. به جز گیسو (فرمانده نظامی مرزهای سوجونگ) تمام فرماندهان دعوت شده بود. اختلاف گیسو با یسان خونین بود و این به کشته شدن فرزند گیسو در بند بونچه بر می گشت. فرزند گیسو در شورشهای مرزی مردم اونچی

اوس به دست یک شورشی اهل ایچو کشته شد. پیگیری گیسو برای شناسایی او ثمری نشد و او از یسان خواست این مسله را دنبال کند ولای یسان بی توجه به این مسئله از دستگیری فرد قاتل خودداری کرد. گیسو قسم خورد روزی که سوجونگ بر ایچو بتازد سر یسان را در کنار قبر فرزندش خواهد سوزاند. اوشین با گردهمایی بسیاری از بزرگان معابد و... برگزار می شد. برخی از شورشیان نقشه حمله به شاهزاده سوجونگ را گرفتند تا اختلاف میان سوجونگ و ایچو را افزایش دهند. شاهزاده سوجونگ فرزند ارشد کیانگ اوچو به نام سومونگ بود. سومونگ قرار بود به عنوان تنها فرزند پادشاه سوجونگ در این مراسم شرکت کند. حمله شورشیان جنگ خونینی به راه می انداخت که شاید هزاران بی گناه کشته می شد ولی این اتفاق مشکل بود زیرا حلقه هفت شکسته نمی شد

فصل 2

بالاخره روز اوشین فرار رسید. سخترانی استاد معابد شاگردان برتر که بالاترین مقام مذهبی بود شروع شد. ماسوری پرچم هفت رنگ را به نشانه هفت حکومت به احتزاز درآورد. این پرچم نماد وحدت هفت حکومت شرقی بود که مهم ترین آن سوجونگ و ایچو در ساحل شرقی بود. با این

که می‌گ خودش در جشن حضور نداشت و یسان و اکثر پادشاهان حکومت او مستقل نمی دانستند ولی ماسوری رنگ سبز را برای کشور گاسو انتخاب کرده بود. بسیار جای تعجب بود که ماسوری این رنگ را برای گاسو گزینش کند. برخی از افراتیان خواستند پرچم کشور نماینده ساحل غربی را پاره کنند ولی اجازه نیافتند. ماسوری به همه میهمانان خوش آمد گفت و هفت پادشاه (به جز می‌گ) را فراخواند و آنها با هم برای مشاهده مقدمات جشن آماده شدند. شاهزادگان نیز با هم آشنا و در روزهای بعدی خواستار دیدار هم گشتند. اولین روز جشن با برپایی مسابقات شاگردان مدرسه رزمی لی شو بر گزار شد و قهرمان مسابقه فرزند کوتان شو به نام تنشو بود. کیانگ او چو از او خواست به عنوان محافظش بماند ولی تنشو قبول نکرد روزهای دوم تا پنجم پنج مسابقه برگزار شد. مسابقه قهرمانی شاگردان معبد پایان و شروعی برای رزم استادان برتر تمام حکومت ها گشت. دیدار پادشاهان با هم به صفا و صمیمیت شاهزادگان نیز انجام شد. آخرین دیدار، میان یسان و او چو برگزار شد. آنها با کلام های به ظاهر خوش دیدار را پایان دادند. ولی او چو هرگز نمی توانست قسمش را فراموش سازد. او چگونه می توانست اوشین را نادیده بگیرد (قانون اوشین نه روز اوشین). طبق گفته های مکتب قدیمی

منطقه شرقی روز اوشین روزی است که منجی بزرگ سرزمین شرقی ظهور می کرد. نام اوشین برای سوجونگ دردناک و برای ایچو لذت بخش بود. اما نظری مخالف نیز بود و آن این بود که روز اوشین روزی است که سرزمین شرقی نابود خواهد شد. سپس منجی خواهد آمد و آن را به دشت لاله های رز تبدیل خواهد کرد. رز در نماد برخی فرقه های میانه رو به معنای صلح بود. مکتب شرقی و قدیمی گاسو به نام سوریان طرفدار سرسخت این عقیده بود. به طور کلی نظریه های فرقه های گوناگون درباره اوشین عبارت بودند از:

1- مکتب سوریان: معتقد به آمدن منجی بعد از نابودی سرزمین شرقی

2- مکتب شو سی: اعتقادات به آمدن منجی در روز اوشین و برقراری صلح تمام سرزمین شرقی

3- مکتب چن: آمدن منجی منجر به نابودی سرزمین شرقی خواهد شد و دیگر صلحی وجود نخواهد داشت. این نظریه و مکتب با اعتقادات هیچ گروهی سازگاری نداشت و افراطیون تعصبی مذهبی بودند و در زمان فرومانروایی پدر یسان نابود شد.

4- چهار مکتب اونچی، چی شو، سو، گوانگ: منجی خواهد آمد و با شمشیری ستمگران را نابود خواهد کرد. او بندگان صالح و فقیر را حاکمان جهان خواهد کرد. با آمدن او صلح در تمام سرزمین شرقی برقرار خواهد شد. مکتب گوانگ که ماجرای آن سر به فلک می کشد بعد از ماجرای شین اتفاق افتاد. البته مکتب های زیاد دیگری بودند که بومی محسوب می شدند مکتب سو بزرگترین مکتب ایچو محسوب می شد و هزاران نفر برای پایداری آن جان فشانی کردند. جنگ مذهبیان ایچو بعد از پادشاهی یسان اتفاق افتاد و قریب بیست هزار نفر کشته شدند. مکتب سو به جای این که با این جنگ ها پایدار شود نابود گشت و سلسله گوانگ به جای آن بر تخت مذهبیان میانه ورودر معابد ایچو نشست. ششمین روز اوشین با برپایی مسابقات قهرمانی رزم کاران معروف به لیان برگزار شد. بازدید از معابد پادشاهان شرقی به وسیله یسان و کیانگ اوچو انجام شد. ورود به این معابد فقط توسط پادشاهان ایچو و سوجونگ انجام می شد. هر کس چه اشرافی و یا مردم عادی به این منطقه وارد می گشت بدون هیچ محاکمه ای کشته می شد. حدود صدها نفر به خاطر ورود بی اجازه کشته شدند. این معبد آن چنان برای پادشاهان به ویژه کیانگ اوچو مقدس بود که جنگ در اطراف آن را محاربه

با پادشاهان می دانست. مکتب جدید که در زمان پادشاهی یسان ایجاد شد و بنیانگذار آن بیسو به وسیله سربازان سجونگ کشته شد اعتقاد داشت زمانی بدبختی مردم عادی تمام می شود که معابد پادشاهان نابود شود و بعد از آن صلح در ایچو برقرار خواهد شد. این مکتب نامش کوانشو بود که به مدت صد سال در سکوت و انزوا به سر برد وزمانی که تغییرات بنیادین حکومتی به وسیله فرزندان یسان انجام شد تقد علم کرد و به عنوان فرقه رسمی پر طرفدار آن زمان گشت. جشن بزرگی در استان میو در بندر اوچی به خاطر ورود کیانگ اوچو برگزار شد. یکی از دوستان بسیار صمیمی اوچو که در بندر به تجارت سلاح مشغول بود بانجی بود. او از سالها قبل با سوجونگ تجازرت دریایی را گسترش داده بود. و به اوچو مانند برادر خویش نگاه می کرد. بدون هیچ مقدمه ای اوچو به دیدار او رفت و این باعث بانجی بود که پادشاه یک کشور به دیدار او می رفت. بانجی با دیدن او مسرور گشت و او را به خانه خویش دعوت کرد. دیدار آن طولانی شد و انگار که هزار سال همدیگر را ندیده اند. بعد از پایان این دیدار پادشاه به همراه وزیران به دیدار مخالف سرسخت خود یعنی تاجر وان گان رفت. وان گان کسی بود که در زمان جنگ های مذهبی بندر اوچی به پدر یسان کمک کرد و بحران و تحریم اقتصادی را با

این عمل شکست . خدمات او به پادشاه باعث شد که ورق جنگ پشت رو شود و بندر اوچی آزاد شود. با این که او از دیدار ممانعت کرد ولی دخترش سوریانگ که نجیب زاده بود به دیازر پادشاه رفت. متانت او باعث شد که او چو تلخی را فراموش سازد. سوریانگ به او . گفت که پدرش را ببخشد و با این کار قلب او شاد کند. به ظاهر کیانگ او را بخشید. این دیدار طوفانی سهمگین در قلب او چو برپا ساخت. طوفانی که هزاران نفر نمی وانستند جلوی آن را بگیرند بله او چو عاشق سوریانگ گشت . به بهانه های مختلف سعی کرد بیشتر با او ملاقات کند. اما روز سوم دیدار بر کام او تلخ گشت چون مسابقه استادان برتر پایان یافته بود و باید جایزه با دست او اعطا می گشت. در راه باز گشت او چو قول داد که باز او را خواهد دید . ولی عشق او نسبت به سوریانگ فقط بر او چو آشکار بود. روز سیزدهم مسابقات جایزه استاد برتر به یکی از استادان حکومت گاسو به نام تاکره رسید. او در هنر رزمی کنفو توانسته بود بر تمام رقیبان پیروز شود. تاکره برای او چو می توانست محافظ مناسبی باشد ولی او از کشور بیگانه بود و چگونه می توانست او را قبول کند. جایزه استاد دوم به یکی از استادان معابد به نام لی اعطا گشت. لی نیز رقیب بلا منازع تمام فنون رزمی بود. شمشیر زنی او بی نظیر بود. ماسوری در پایان گفت:

این مسابقات توانست صمیت را به همه حکومت ها باز گرداند و امیدوارم آخرین نباشد. و... وزیر ارشد اوچو پیشنهاد کرد که این دو رقیب با هم بجنگند تا بهترین انتخاب شود کیانگ اوچو با صدای بلندی برخاست و گفت: این چه مسابقه ای که دو استاد برنده می شود. باید این دو استاد جنگ کنند و یکی پیروز شود. خشم وزیران و یسان با این سخن سر به فلک کشید و یسان می خواست در همان جا با شمشیر او تکه تکه کند ولی مشاور او یانسی به او اجازه نداد و گفت منسخن او را می پذیرم. قرار شد مسابقات این دو فرد دوروز بعد برگزار شود. آیا لی پیروز خواهد شد یا تاکره؟! پیروزی در این جشن آن قدر مهم بود که انگار آسمان به زمین هجرت کند. ابرها در زمین جاری شوند. کیانگ اوچو با انتشار پیامی جذابیت آخرین مسابقه را بیشتر کرد: این پیام او بود: مسابقه قهرمانی پیروزی خواهد داشت که به عنوان فرمانده مرزهای شرقی برگزیده خواهد شد. به علاوه خانه ای در قصر سوجونگ به او اعطا خواهد شد. با این خبر یسان خشمگین گشت و او نیز نامه ای فراتر از آن نگاشت. فرمانده نظامی کل سرزمین ایچو تقدیم برنده خواهد گشت. این خبرهای پادشاهی بود که در تمام ایچو پیچید. لی و تاکره با شنیدن این خبر تعجب کردند و آماده رزمی بزرگ گشتند. پیروزی در این جشن می توانست خانواده های آنان را

تا نسل ها بعد در مقام بالا نگه دارد. پدر لی یک کشاورز ساده بود که فرزندش را از دوران کودکی به معبد فرستاد. لی اعتقادات خاصی داشت او به شدت طرفدار فرقه مذهبی سو بود و بنابراین میانه رو بود. فرقه سو شاگردان خود را از معابد انتخاب می میکردند. لی حدود ده سال بود که استاد معبد تان بود. حریف دیگر تاکره بود. مردی بسیار خشن و افراطی. او طرفدار هیچ فرقه ای نبود. به درستی نمی توان شخصیت او را بازگویی کرد. اصولاً در تصمیم ها اباحی گری را ترجیح می داد. او از اهالی استان میچونگ بود. پدر او نظامی و مادرش نیز در دربار پادشاهی به عنوان کنیز پادشاه کار می کرد. دور شدن او از خانواده باعث شده بود به خشنونت روی بیاورد. آرزویش این بود که روزی به فرماندهی کشور گاسو برسد. او حدود هشت سال بود که به ارتش گاسو در کوههای مین هو خدمت می کرد. بنابراین از این طریق مهارتهای جنگی را کسب کرده بود و با این مسابقه به آرزویش نزدیک می گشت. نماینده گاسو با او دیدار کرد و قول داد که اگر برنده شود مقام خوبی نزدیک پادشاه خواهد داشت. با این خبر او مشتاق تر گشت تا برنده نهایی باشد. بالاخره روز مسابقه فرا رسید. روزی بود که سرنوشت هر دو فرد مشخص می شد. لی قبل از مسابقه اعلام کرد این مقام را به تاکره بدهید و من مسابقه را نمی

دهم. ولی چگونه می توانست در این مسابقه شرکت نکند در حالی فرمان پادشاهی بود. بسیاری از بزرگان او را ترسو نامیدند ولی چنین نبود و مهارت او در مرحله اول و دوم شایان ذکر بود. مسابقه حدود چهار ساعت بود که ادامه داشت ولی برنده مشخص نشده بود. آخرین مرحله سرنوشت ساز بود. تاکره به آرزویش فکر می کرد او قسم خورد برنده خواهد شد. حدود یک ساعتی از مسابقه می گذشت که لی توانست با شمشیری پای تاکره را زخمی کرده و او نتواند بند شود. لی برای دست دادن به او سویی روانه گشت ولی تاکره قسمش را به یاد آورد و با ششیر خود بر پهلوی لی زد. لی در حالی که خون از او جاری گشت بیهوش گشت و برنده مسابقه ناجمردانه تاکره گشت. همه بزرگان اعتراض کردند ولی یسان و اوچو برنده را اعلام کرده بودند. این مسابقات با جشن اسو در معبد تان تمام گشت. حدود سه روز بعد لی به هوش آمد و خبرها را شنید. با این که تاکره به او. خیانت کرد در هنگام به هوش آمدن او را ستاند و گفت: حریفی داشتم که مانند کوه استوار بود من او را ستایش می کنم. بینسو قول داد او را خواهد کشت. (بینسو برادر ناتنی او بود). با این که لی برنده نشده بود اما احساس خوبی داشت و می توانست آزادانه به ترویج اعتقادات سو بپردازد او تصمیم گرفت بقیه عمرش را به سفر

اختصاص دهد وهدف نهایی او حاکم شدن آیین سو بر تمام سرزمین شرقی بود. او با معبد تان خداحافظی کرد به سوی حکومت سوجونگ روانه شد. بینسو نیز در کنار او به یاری او پرداخت. اگر سو می توانست بر سرزمین شرقی حاکم شود تا هزاران سال نام این دو شخص زنده می ماند. با این که او استاد برتر ایچو و معبد تان بود لباس کهنه ای پوشید و برخی که او را می شناختند تعجب می کردند. یک ماه بعد تا کره به فرماندهی نیروهای مشترک در بند اوچی رسید و سفیر نظامی سوجونگ گشت. تا کره به کیانگ اوچو گفت: قسم می خورم وفادار بمانم و به شما خدمت کنم و دشمنان شما را نابود سازم. با این رابطه تلاش کرد گاسو را به کشور مستقل تبدیل کند. مایگ نیز از او خوشش می آمد زیرا به نفعش کار می کرد. گیسو از این که یک رقیب برایش پیدا شده بود بسیار خشمگین بود ولی پادشاه خدمات او را فراموش نمی کرد. او فرمانده مرزهای سوجونگ در حوالی استان مینچان بود. از زمان پدر اوچو در فرماندهی بود و شصت سال سن داشت ولی با این وجود فرد شجاع و بالیافتی بود ولی ایمان کافی نداشت. با روی کار آمدن تا کره وضعیت او نچی تغییر کرد. او ابتدا کوشید مردم را کنترل کند. تجارت دریایی را با افزایش مالیات و قانون های جدید تغییر داد. افزایش مالیات خشم

بازرگانان را به دنبال داشت اما توسط نیروی دریایی سرکوب شد. فرزند وان گان در جریان شورش ها دستگیر شد و تاجر وان به تاکره هشدار داد در صورت ادامه بازداشت فرزندش از او شکایت می کند. تاکره هنوز نمی دانست او کیست بنابراین نه تنها حرف او جدی نگرفت بلکه بر سخت گیری فرزندی افزود. وان گان در جلسه ای بازرگان اونچی را فراخواند و از آنان خواست تجارت دریایی را قطع و بازار آزاد را ببندند. یک روز بعد حدود صد تاجر ثروتمند تجارت دریایی را قطع کردند. سه روز بعد وضعیت بحرانی گشت و تاکره دستور داد وان گان را دستگیر و پیش او آورند. هنوز یک ساعتی از دستگیری او نگذشته بود که بازرگانان سر به شورش نهادند و اونچی را درگیری اجتماعات پر کرد. تحقیقات تاکره باعث شد وان گان و پسرش را دستگیر کند و قائله ختم شد. وان گان به تاکره گفت: مراقبت خودت باش من شمشیری هستم که دولبه دارم و هر دولبه ام تیز است و... این قضیه به گوش پادشاه رسید و او بالحن خشمگینی کار فرمانده را سرزنش کرد. تاکره دانست که اگر پیشرفت کند باید وان گان را نابود سازد. در حالی که در ساحل شرقی (ساحل شرقی منطقه ای مابین سوجونگ و ایچو و برخی استان های مرزی بود که

در کنار دریایی به نام لی سو قرار داشت وسعت آن از کرانه ایچو تا

کوههای کانسو قدیم بود. کشور گاسو آخرین منطقه ساحل شرقی بود)

کیانگ اوچو می دانست که برای پیشرفت اونچی باید با وان گان پیمان

می بست یا او را از بین میبرد. اما راه دوم هرگز عملی نمی شد زیرا او

مردی بسیار بانفوذ در دربار پادشاهی بود. شخصیت او نه تنها در اونچی

بلکه در سرتاسر سوجونگ شناخته شده بود. بنابراین تلاش کرد از طرق

مختلف پیمان دوستی را ببندد. در حالی که تاکره در بندراونچی را میدان

جولان خویش قرارداد داده بود گیسو مشغول جنگ با شورشیان کانسوی

قدیم بود. گیسو هشت هزار نفر را به دنبال شورشیان فرستاده بود تا آنان را

نابود سازد. رهبر شورشیان در این منطقه فردی به نام میانچو بود که دائما

تلاش می کرد هویت خود را به پادشاه بشناساند. شورشیان و راهزنان با هم

متفق شده بودند تا بر ارتش گیسو فشار وارد سازند تا منطقه اشغالی

میانگ را ترک کند. منطقه میانگ در اوایل پادشاهی کیانگ اوچو به دست

سربازان سوجونگ به اشغال در آمد. در ابتدا آنان قول دادند تا یک سال بعد

آن جا را ترک کنند ولی این پیمان را شکستند و حدود ده سال بود که در

آن جا سکنا گزیده بودند. میانچو ترور شخصیت های مهم میانگ را صادر

کرده بود زیرا معتقد بود که آنان با پادشاه و فرمانده مرزهای شرقی پیمان

دوستی بسته اند که همین طور هم بود. ترور بسیاری از شخصیت های میانگ در طول چهار سال فاجعه بزرگی پیش آورده بود که دنباله آن جنگ های مذهبی میانگ را به وجود آورد.

میانچو قسم خورده بود که اگر نیروهای بیگانه از میانگ خارج نشوند به ادامه ترورها بسنده نخواهد کرد و درگیرهای مرزی را نیز افزایش خواهد داد. هر چند فرمانده میانگ بارها سعی کرد او را بکشد ولی هیچ وقت موفق نشده بود. فرمانده میانگ فقط برخی زیرشاخه های شورشیان را دستگیر کرده بود و آنان را بدون هیچ دادگاهی می کشت. بعد از درگیری های مرزی برادر میانچو به دست گیسو کشته شد و برادر کوچکش نیز به صورت ناباورانه مفقود شد. (یک ماه قبل از حادثه قتل سفیر سوجونگ). در پی این کشتار مرزی که به نظر گیسو چیزی مهمی نبود پیام میانچو به دست او رسید. او قول داده بود با دستانش زندگی او را خاتمه خواهد داد. هفت روز بعد آتش کینه میانچو شعله ور شد و اسلحه خانه سوجونگ در میانگ به دست شورشیان افتاد و حدود چهل سرباز کشته شد. اقدامات تخریبی میانچو به همین جا ختم نشد و او با به آتش کشیدن پرچم سبز سوجونگ در میانگ خشم گیسو را برانگیخت. یک روز بعد او با هزار سرباز به مقر اسلحه خانه حمله و موفق به آزاد سازی آن

گشت. این خبرهای تلخ به گوش پادشاه سوجونگ رسید و او چو سفیر خود را راهی میانگ شمالی کرد تا وضعیت را بررسی کند. هشت روز بعد سفیرارسالی سوجونگ به مقر نظامی رسید و با دیدار برخی بزرگان میانگ به تواق رسیدند که شر میانچو را ریشه کن کنند. جستجوی سی هزار سرباز در میانگ شروع گشت و سه روز طول کشید تا برخی نزدیکان میانچو دستگیر شوند ولی باز خودش بازداشت نشد. میانچو که در اطراف کانسوی قدیم بود به یکی از یارانش به نام کان اوسو دستور داد سر سفیر سوجونگ را برای او بیاورد. در سفر سفیر نظامی به استان سانسو در شرق میانگ مراسمی برگزار شد. نقشه کان اوسو بدون کشته شدن خودش امکان پذیر نبود. او نقشه ای کشید که محافظان او را کم کند در برخی نقاط در همان مراسم درگیری ظاهری انداخت و فقط دو محافظ او را راهی مکان امنی برند. اوسو با برخی از یارانش محافظان سفیر را کشتند ولی خود او را دستگیر و به پیش میانچو بردند. با این اتفاق خشم پادشاه سر به فلک کشید و دستور داد به هرنحوی سفیر را آزاد کنند ولی جای او نامعلوم بود. گیسو به جستجوی او پرداخت. هدف میانچو نیز این بود که انتقام برادرش را بگیرد. او با این که خوی خشمگینی داشت ولی برای استقلال کشورش می جنگید و این شورش محسوب نمی شد. مردانی

مانند توانستند میانگ را از شر دشمنان رهایی بخشند . گیسو با ده هزار نفر به کانسو قدیم که مقر اصلی میانچو بود رسید .

فصل 3

فصل زمستان فرار رسیده بود و برف و باران بر تمام سرزمین شرقی چیره شده بود. گرسنگی مردم عادی بیشتر از حد بود. پادشاه کیانگ اوچو نتوانسته بود بر وضعیت سیاه سوجونگ غلبه کند و این زمستانی سخت برای او بود. در شرق سوجونگ وضعیت به شدت بحرانی شده بود و درگیریهای شورشیان با گیشو شدت یافته بود. البته در بخش ساحل غربی (مرزهای ایچو، بندر اونچی، سوجونگ) وضعیت به خاطر فرماندهی تاکره سفید بود. تاجروان گان تجارت خود را با کشور گاسو آغاز کرده بود و از طریق خشکی نیز تبادلات اقتصادی با ایچو را تحول بخشیده بود. وان گان هدفش والاتر از ایچو و سوجونگ بود. او می خواست در تمام سرزمین شرقی خود را برترین تاجر معرفی کند. او با صادرات ابریشم و نمک اونچی به ایچو باعث شد که یسان او را به ایچو دعوت کند. این دعوت همان چیزی بود که می توانست او را به آرزویش نزدیک سازد. اونچی تنها جایی بود که نمک آن مرغوب بود. اونچی را منبع ذخایر نمک لقب داده بودند. یسان می دانست تاجر وان گان مردی بسیار ثروتمند و زیرک است. او با این که زیاد هم سنش بالا نبود توانسته بود اونچی را تسخیر کند. ملاقات یسان و او در اواسط زمستان صورت گرفت و یسان

خواهش کرد تجارت اونچی را در سرتاسر ایچو گسترش دهد از همان سال این تبادلات افزایش یافت. نمایندگی های مختلف در ایچو ساخته شد. ایچو با این که نمکش را از اونچی می گرفت ولی با این کار پیشرفت زیادی کرد و باعث تحولات مرز سوجونگ و ایچو گشت. یسان با پیامی وان گان را دوباره به ایچو فراخواند و از او خواست تا این نمایندگی ها را منحصر به ایچو کند ولی درخواست او پذیرفته نشد. وان گان با این کار نمی توانست هدفش را دنبال کند. او با ترفندی توانست پادشاه را قانع سازد تا تجارت را در گاسو و میانگ گسترش دهد. او تاجری به نام میو را به گاسو فرستاد. او با بازرگانان گاسو صحبت کرد. رضایت آنها برای تجارت با ایچو مسلم گشت و این کاری بود که وان گان را به تجارت گاسو رساند. با این که تاجر وان در گاسو و میانگ ناشناس بود ولی زیرکی او در قانع کردن آنها شایان ذکر بود. وان گان دخترش سوریانگ را به گاسو فرستاد و تجارت گاسو را به او سپرد. میو (مشاور وان گان و نگارنده کتاب حکومت های میانه رو) به میانگ رفت و تجارت نمک را ادامه داد. وان گان همچنان تجارت را در اونچی ادامه داد و با ساخت مقر نمایندگان تجارت در ایچو گامی بزرگ را برداشت. با این که وان گان ثروتمند بود ولی یک انسان صادق و با ایمان بود. او یکتا پرست بود و اهل هیچ فرقه و مسلکی نبود. میو می نویسد او در رفت و آمد عادی خود هرگز با کالسکه نمی رفت. لباس او فاخر نبود و مانند مردم رفتار می

کرد. شهرت او در اونچی باعث شده بود که مردمان مرزی سوجونگ به او روی آورند. او برعکس اکثر ثروتمندان اونچی و سوجونگ اهل تجملات نبود. در روز میلاد سان اوشیان ساده زیستی را بیشتر از روزهای عادی رعایت می کرد. روز اوشیان روزی بود که جد وان گان متولد شده بود و بندر اونچی را تجاری ساخته بود. مردی مانند او در سرتاسر اونچی و سوجونگ کم نظیر بود. بیشتر مردم او را دوست داشتند و هرگز بی احترامی نمی کردند. کیانگ او چو که با وان گان دشمنی دیرنی داشت وقتی فهمید سوریانگ به گاسو سفر کرده است به بهانه سرکشی به قلعه مین به گاسو سفر کرد. او از زمانی که سودای عشق سوریانگ را در قلبش دید آرام نمی گرفت ولی مطرح ساختن این موضوع برایش بسیار سخت بود. سوریانگ در سفر خود به حکومت غیراستقلالی گاسو با مایگ دیدار کرد. مایگ مجوز تجارت را به او داد با این که شرط که تاجران باید از قصر شرقی اجازه بگیرند. سوریانگ می دانست باید برای پیشرفت این اجازه را بدهد. مایگ فهمیده بود که او دختر چه کسی و با این کار گاسو در شکوه قرار خواهد گرفت. تجارت کالای ضروری و مهم در میانگ توسط میو صورت می گرفت. او در خطر بزرگی بود زیرا تاجران هرزگاه به او شکایت می نوشتند. رقیب او در میانگ تاجران انتقالی قصر شرقی بود. آنان حدود پنجاه سال بر تجارت میانگ کنترل داشتند. با آمدن میو و تجارت او خشم آنها برافروخته شد. یک ماه از تجارت او نمی گذشت

که تاجران قصر شرقی به مایگ اعتراض کردند و خواستار کاهش محدوده تجارت میو گشتند ولی مایگ قبول نکرد. پیشرفت مغز متفکر تجارت (میو) در میانگ حدود سه ماه بود و او به تاسیس خانه تاجران در میانگ پرداخت. تاجران قصر شرقی با هم پیمان بستند که تجارت او را نابود سازند. نقشه های آنها متوالی انجام می شد ولی نتوانستند پیشرفت او را بگیرند. میو سان در خانواده فقیری به دنیا آمد. او در کودکی پدر و مادر خویش را در جنگ ارتش شمالی از دست داد و او همراه برادرش به سوجونگ سفر کرد. برادرش به آهنگری پرداخت و او نیز به شاگردی یکی از تاجران ثروتمند مشغول شد. یک سال استعداد و هوش خود را در اونچی نشان داد و زمانی که قطعی و گرسنگی جان دهها نفر را می گرفت باعث شد تجارت اونچی به سوجونگ بکشد. ارباب او تاجری از اهالی سانشو بود که مردی فهیمی بود. او دانست برای گسترش تجارت باید مشاوره انتخاب کند که غیر از میو نبود. چهار سال بعد او مسولیت کاروان تجاری سوجونگ را برعهده گرفت. میو خواستار پیوند تجارت آزاد با کاروان قصر سوجونگ بود ولی به دلیل اختلافات مرزی این کار عملی نشد. مشاور ارشد اهل سانشو یک سال بعد میو گشت. سه سال بعد او این کشور را ترک و برای کمک به وان گان عازم اونچی گشت. او با هوش زیاد به استخدام در آمد تا این که قضیه گسترش تجارت نمک پیش آمد و او به میانگ عازم گشت. میو مردی زیرک و جدی بود ولی هرگز اصول

دینی را قبول نداشت. از نظر اعتقادی باور داشت باید دین در امور سیاسی دخالت نکند (امروزه این اعتقاد سکولاریسم نامیده می شود). وهم چنین در هیچ مراسم مذهبی شرکت نمی کرد. سن او بیست و شش سال بود. در این زمان لی (مبلغ مذهبی آیین و کیش سو) به تبلیغ مخفیانه در میانگ مشغول بود. لی با این که حدود دو سال بود که به عنوان مبلغ کار می کرد ولی هنوز طرفداران زیادی نیافته بود. مردم میانگ اصولاً از آیین جین پیروی می کردند و این کار او را مشکل کرده بود. او با یک کشاورز آشنا شد که نامش سوجی ای بود. لی دوست داشت به او در امر کشاورزی کمک کند. تا یک سال او در زمین کشاورزی کار کرد تا این که مرگ پیرمرد فرا رسید. تمام خانه برای لی ماند. لی که فکر می کرد تنها شده است سرانجام دست سرنوشت او را گرفت و با دختری از اهالی کوانشیان آشنا شد. سونگ می نام دختری بود که او را بالی وصلت بود. بعد از سه ماه آنها با هم وصلت کردند. سونگ می بعد از یک سال حامله گشت. در همان روستا عابد معبد کوان همه مردم را فراخواند و به آنان هشدار داد که در این روستا فردی به دنیا خواهد آمد که با آمدن او تمام میانگ در خون غوطه ور خواهد شد. او کسی است که نشانه های بارزی دارد و مهم ترین نشانه او ستاره پنج پر در اطراف بازوان اوست. این عابد از مردم خواست که هر کجا او را دیدید بکشند و رحمی نکنند. سونگ می که به تازگی فارغ شده بود. قضیه را از لی که به میانگ سفر کرده بود مخفی نگه

داشت و حدود سه ماه بیرون نرفت. هنگامی که لی به خانه برگشت متوجه شد که صاحب پسری شده است که همان نشانه را دارد. تا حدود یک ماه این موضوع مخفی نگه داشته شد تا این که یک خدمتکار آن را به مردم اطلاع داد. مردم آنان از روستا بیرون کردند. ولی سه روز عاقبت آن را دیدند و سیل تمام روستائیان را غرق کرد. آنانی که زنده مانده بودند به دنبال خانواده آنها گشتند. حدود یک سال آنها مفقود شدند. یانسن که تمام خانواده خویش را از دست داده بود قسم خورد تمام خانواده سوئگ می را نابود خواهد کرد. تعقیب لی و سوئگ می برای کشتنشان ادامه یافت. در حالی که لی یک سال بعد در بیوجین (پایتخت تابستانی مایگ) دیده شد. او در مدت یک سال تلاش کرده بود تا مردم بیوجین را به آیین سو دعوت کند. مردم بیوجین که از دست مایگ کفری بودند و آیین جین را به اجبار قبول کرده بودند به سو ایمان آوردند ولی اولین قدم بزرگ را در نشر اصول و عقاید سو برداشت. یکی از اصول مبانی سو این بود که شما می توانید هر دینی را گزینش کنید. اجباری نبودن انجام عبادات در این آیین و حمایت از فقیران در برابر ستمگران و برخی اصول فکری درست باعث شد در طی یک سال بیست هزار نفر در بیوجین و اطراف آن به این آیین ایمان آوردند و آن را بپذیرند. تلاش در جهت سامان دهی نیروهای تبلیغی از سوی لی ادامه یافت تا این که یک ماه بعد حدود سی هزار نفر دیگر به آیین سو ایمان آوردند. اما ادامه این نشر غیر ممکن شد. زیرا مایگ

در جهت نابود کردن آیین سو مبلغان را کشت و به شناسایی لی پرداخت. لی که خود را در امان نمی دید به میوسین در ایچو رفت و در آنجا با گروه سوین به تبلیغ پرداخت. یک سال بعد گروه سوین به دست سربازان مرزی نابود شد و او تنها شد. او برای وداع با خانواده خویش به جنگل مانجن در اطراف بیوجین رفت. سونگ ومی وپسرش او را تا مرز ایچو همراهی کردند این سفر لی، آخرین سفر او بود ولی یک ماه بعد به دست سربازان ایچو کشته شد. نام و خاطره او در میان بیوجین باقی ماند و این مرگ او پایانی نبود بر آیین سو بلکه درهای پیشرفت را به سوی نشر باز کرد. مرگ لی تمام کسانی که به کیش سو درآمده بودند را خشمگین کردند. حدود بیست هزار نفر از بیوجین و اطراف آن راهی پایگاه نظامی مرزی در ایچو گشتند. آنان قسم خوردند اگر جنازه لی به آنها تحویل داده نشود دست از مبارزه نخواهند کشید. تحصن و اعتراض آنان به چهارده روز کشید. درگیری خونینی میان سربازان پایگاه و مردم معترض صورت گرفت ولی باز مومنان سو دست نکشیدند و به داخل پایگاه نفوذ کردند کشته شدن پنج سرباز مسلم کشت و این خبر به یسان رسید و او دستور داد جنازه را به مردم بدهند. مردم بیوجین در حالی که آرامگاهی برای او می ساختند به دنبال سونگ می نیز می گشتند. نایسو از افراد برجسته بیوجین ورزشی کار معروف گاسو با اعلام خبر رسمی شدن سو در بیوجین مخالفت خود را با آیین جین اعلام کرد و قول داد از مبلغان سو حمایت

خواهد کرد. دستگیری او سه روز توسط سربازان گاسو و تبعید او به جزیره خفاش های آهنین مسلم گشت و این سو با مرگ لی و تبعید او در سکوت به سر برد. یک سال بعد سونگ می در روستای یانسن در مرز ایچو و گاسو دیده شد. همراه او فرزندی بود که سرزمین شرقی را متحول می کرد و بر بیداد و ستم شمشیر خواهد کشید. او. منجی سرزمین شرقی است و سونگ می نام شین را بر او نهاده بود بله شین سه ساله گشته بود و پیش گویی درباره او درست بود. بر بازوان او علامت نامشخصی بود. پنج سال قبل یک پیشگو این علامت را به مردم نشان داده بود و گفته بود که این فرد سرزمین شرقی را خون آلود خواهد کرد. و مردم به همین دلیل خانواده لی را از میانگ اخراج کردند. با وجود گذشت پنج سال از ماجرای پیش گویی زمان زیادی به دنبال سونگ می بود که او را بکشند. سونگ می باید از فرزندش محافظت می کرد ولی چگونه می توانست بدون لی این کار را انجام دهد. او باید از ایچو مهاجرت می کرد و به جای دوری می رفت. به همین دلیل با بقیه پولی که برایش مانده بود با یک کاروان به صورت مخفیانه به ایچون (جزیره ای در مرزهای سوجونگ سفر کرد. تولد شین با جشن های صد ساله سوجونگ همراه بود. روز عید در حکومت سوجونگ نزدیک بود و حدود هزار نفر آماده پذیرانی مهمانان سلطنتی از سرزمین شرقی بود. دو اتفاق بزرگ نیز همزمان در سرزمین شرقی اتفاق افتاد: یکی پیمان نانسی (بزرگترین قبیله سرزمین

شرقی) و دیگری کشته شدن وزیر یسان به صورت نامعلوم. پیمان نانسی پیمان برادران بود که به موجب آن لیوشین در گاسو، نانسی در ایچو و برادر کوچکتر بیوسان در اونچی در یک مکان جمع شدند و به احترام برادر بزرگتر نام پیمان را نانسی گذاشتند. این پیمان موجبات آزادی صد برده، گسترش تجارات نمک، انحصار ابریشم سلطنتی به ایچو و... را شامل می گشت و این باعث اختلافات نانسی و تاجر وان گان گشت. زیرا نمک را به ایچو منحصر کرد و اجازه نمی داد تجارت های وان گان آزاد شود. وان گان با کاروانی به سوی ایچو و قصر سلطنتی عازم گشت ولی سه روز قبل از رسیدن به قصر اتفاق بدی در قصر افتاد و آن کشته شدن وزیر ارشد یسان بونجی بود که قصر را آشوب فرا گرفت. فرمانده نظامی ایچو هونگ سو تحقیقات فراوانی را انجام داد و در نهایت متهم را شناسایی کرد ولی ترس از برکناری مقام خویش او را دودل کرد. متهم کسی به جز وزیر تجارت نبود. که دلیل آن نامشخص بود. هونگ سو با این که پدرش نیز نظامی بود ولی به هیچ وجه فاسد درباری نبود او در تمام دورانی که فرماندهی را به دست گرفته بود صادقانه عمل کرده بود. به هر حال تصمیم خویش را گرفت و پیش وزیر تجارت رفت و این موضوع را به او گفت تا از قصر فرار کند ولی رشوه زیاد باعث شد حرص طمع هونگ سو را فراگیرد و او کس دیگری را گناه کار جلوه داد. وان گان که به قصر رسیده بود با یسان دیدار کرد و او را از خشمش مطلع کرد

ولی یسان با این که پادشاه ایچو بود ولی سخت کاری بود درگیری با نانسی بزرگ. لیوشین در گاسو اعلام کرد به هیچ وجه به دولت فاسد یسان مالیات نخواهد داد. بیوسان به تبعیت از برادرش اخراج وان گان را از ایچو خواستار شد و برادر بزرگتر اعلام کرد دو برابر مالیات را به ایچو خواهد داد. بد تفرقه ظاهری بین برادران بود. آنان با هم خویشاوند نژادی و خونی داشتند و هرگز این تفرقه نمی توانست درست صورت گیرد. نانسی نامه ای سری و مخفیانه به بیوسان و لیوشین نگاشت. در این نامه او از برادرانش خواسته بود در بیوجین جلسه برپا کنند. این جلسه سه روز قبل از شروع جشن های سلطنتی در سوجونگ بود. با این که بیوسان نامه را دریافت کرده بود نقشه ای دیگری کشید و خودش را به بیماری زد تا به بیوجین نرود. در واقع هدف او این بود که از نانسی جدا شود ولی هرگز نمی توانست پیمان را بشکند. بهانه بیماری او به نانسی رسید و او پذیرفت. لیوشین به نانسی گفت که هرگز به بیوسان اعتماد نکند اما نانسی حرف را نپذیرفت. در سرزمین سوجونگ مراسم سلطنتی مقامات درباری و پادشاهی آغاز شده بود. بزرگترین مراسم بود که سوجونگ را به حیرت آورده بود. به جز مایگ تمام مقامات دعوت شده بود. البته اگر دعوت هم می شد مایگ قبول نمی کرد. او فردی بود نظامی و خشن که در خانواده یک افسر نیروی امپراطوری به دنیا آمده بود. به واسطه نفوذ پدرش بود که به مقام پادشاهی بیوجین و اطراف آن رسید. هرگز از سیاست چیزی

نمی دانست. اما در جنگ همانند شیری در جنگل طعمه خود تکه تکه می کرد. او با جنگ های جوانسه (جنگل های سریالی او که توانست شورشیان مرز بیوجین را شکست دهد و بر آنجا تسلط پیدا کند. او فقط بیست سال سن داشت ولی قهرمانی او در جنگ های خشن پادشاه خوان چو را به تحیر در آورد و مسلما فرماندهی را به او می داد. یک سال بعد پادشاه بیوجین گشت) عظمت لشکرش را نشان داده بود. با این که لشکر او بیش از سی هزار نفر نبود ولی تمام حکومت ها از او واهمه داشتند. در بیوجین لقب امپراطور سیاه را داشت ولی سرزمین او به دهکده بزرگی شبیه بود که قانون معینی نداشت. کشورش با بحرانی به نام قبایل کوان مواجه بود. این قبایل از هزار سال در بیوجین اقامت داشتند ولی در جنگ های جوانسه توسط مایگ تار و مار شده ولی فرزندان آنها باز قبایل را احیا کرده و هر چند بار به روستاهای بیوجین حمله می کردند. با این که روسای این قبایل چندین نفر بودند ولی به نظر می رسید که هونگ (فرزند ارشد نانسوین) تمام امور را بر عهده دارد. او قسم خورده بود که تا زمانی که مایگ را از سرزمینش بیرون نیندازد به جنگ با او ادامه خواهد داد. یک سال پس از جنگ های جوانسه طومار آلوده به خون برادران نانسوین به دست مایگ رسید که محتوای آن چنین نگاشته شده بود: کوان، ایشی و تمام قبایل تا زمانی که تو در سرزمین ما باشی ضد خواهد بود و باید عواقب جوانسه را پردازی. مایگ بعد از چهارده روز سربازانش را به تایشو گسیل

کرد و جنازه نانسوین را برای او آوردند. از این زمان دشمنی خونین قبایل کوان و ایشی با نظام خشن مایگ آغاز شد. در جنگ های جوانسه خون هزاران نفر از بیوجین ریخته شد و حدود یک سال ادامه داشت. با تصرف لیان او شو (آخرین مقرر قبایل ایشی) شکست کوان مسلم گشت و بیوجین پادشاهی جدید را به چشم خویش دید. قانون صد بندی مایگ نگاشته شد که در بند چهارم این قانون آمده شده بود که دوستی با کوان و ایشی مجازات مرگ را در پی خواهد داشت. بیوجین از زمان به قدرت رسیدن پادشاه مایگ روی آرامش را ندید. فرقه های نوظهور در این سرزمین جای باز کرد و علیه بی عدالتی ها در حال جنگیدن بود. با فرارسیدن جشن های سوجونگ او فرصت را مناسب دید که سرزمین خود را گسترش دهد. او آرزو داشت که تمام سرزمین جنوبی را بگیری (کشور سوجونگ، ایچو، ایچون و تابعات آنان) ولی بیشتر به تصرف سوجونگ گرایش داشت. جشن های پادشاهی در سوجونگ یک ماه طول می کشید و در این زمان هیچ جنگی رخ نمی داد. او با ده هزار نفر مخفیانه به ایچون لشکر کشی کرد. ایچون مرزهای ایچو و سوجونگ را با هم مرتبط می کرد. سه شبانه روز سپاهش را منتظر گذاشت تا جشن های سوجونگ آزاد شود. دلیل او برای لشکر کشی مشخص نبود. ولی اگر شکست می خورد تمام سرزمین جنوب شرقی را با خود دشمن می کرد. سرانجام جشنهای عظیم در سرزمین پادشاهان برپا شد که اکثر پادشاهان جنوبی دعوت

داشتند. با این که ایچون مرز مستحکم داشت اما با حمله آغازین نیروهای بیوجین شکسته شد. تا رسیدن خبر حمله دشمن به مرکز حکومت سه روز طول می کشید که زمان مناسبی برای تصرف ایچون بود. ده هزار نفر به قلعه ماجون و دیگر قلعه ها حمله ور شدند و جنگ شدیدی در ساحل شرقی به وقوع پیوست .

فصل 4

ماجون در حصار سربازان مایگ قرار داشت. ارتش با وجود مایگ که استاد تمام جنگ های ایچون بود مستحکم بود. مایگ هرگز ترسی به دل را نمی داد و با وجود این که می دانست ماجون اشغال خواهد شد در جلوی سپاه خویش مانند پادشاهان آهنین جلو می رفت. حصار سخت و بس عظیم در ماجون اتفاق افتاده بود و فشار نیروهای بیوجین افزایش یافته بود. مایگ با فرستادن نامه ای به سوی فرمانده قلعه ماجون از او خواست تا در را باز کند. و بیسوا با پاره کردن نامه او هشدار داد که اگر حصار ماجون را نشکند سپاهی عظیم برای جنگ با او خواهد فرستاد. اما این دروغی بیش نبود زیرا سپاهی در ماجون نبود که آماده جنگ شود. با این سخن او دروغ بود ولی شهامت بیسوا نیز زیاد بود. (بیسوا از فرماندهان قلعه لیوشان بود که پس از حمله قبایل تارشین به ماجون تبعید شد. سالهای دراز او را به وجدان واقعی اش آورد و به عنوان فرمانده ماجون درآمد). مایگ می دانست که اگر ماجون را نابود نسازد دیگر به آرزویش

نخواهد رسید. با حملات متعددی که داشت نتوانست این قلعه را تصرف کند. مشاور مایگ نظری داد که سرانجام پاسخ داد. او پیشنهاد داد که بر درون قلعه نفوذ کرده و آشوب بزرگ به پا سازد. ماموریت برپایی آشوب مرکزی به لیخو سپرده شد. سه روز از نفوذ لیخو در قصر شرقی می گذشت که اتفاقی عجیب در کرانه شرقی قصر افتاد. ملکه سوان سوبا دنیا قصر وداع گفت و به خواب ابدی رفت. آشوب نیز از سوی سربازان را به قصر شرقی و مرکز حکومتی رساند. لیخو آشوبش را سرانجام داده بود و زمان حمله مناسب بود. سپاه ماجون سردرگم بود. حمله عظیم سپاه ده هزار نفری به سوی قلعه آغاز شد. یکی از فرماندهان بی لیاقت ماجون (تین سو) نامه ای سری به مایگ فرستاد و از او خواست که به او رحم کند و در قلعه را باز می کند. یک روز پس از این نامه که بیسوا در حکومت مرکزی بود در قلعه شبانه باز شد و سپاه بر قلع و قمع سربازان ماجون پرداخت جنگی خونین در ابتدای قلعه به وقوع پیوست و در عرض یک شب پیروزی پیروزی به دست آمد. مایگ تین سو را نکشت و قسم خورد تا روز بعد تمام قصر شرقی را خونین خواهد کرد. خبر شکست نیروهای ماجون به بیسوا رسید. از خشم به درد آمد و سپاه مرکزی را که حدود دو هزار نفر بودند جمع آوری کرد و به سوی پیکیانگ (روستایی در اطراف کوه لیسو) عازم شد. خبر حمله سپاه مایگ سرانجام به سوجونگ رسید. او هرگز فکر نمی کرد مایگ بدون هیچ دلیلی این کار را کند. خشمش باعث شد دستور لغو

ادامه جشن های سلطنتی را بدهد. او در عرض سه روز سپاهی جمع آوری کرد و به دست فرمانده کل سوجونگ داد و دستور حمله به بیوجین را داد. اما دیگر دیر شده بود زیرا این سپاه وقتی می رسید که خون هزاران سرباز در قصر شرقی ریخته بود. بیسوا در جنگ بی عدالتی مایگ شکست خورده بود و در زمانی که برف بر کوه لیسو باریده بود و اوایل آگوستین (زمستان قصر شرقی به این نام شناخته شده بود) فرامی رسید به وسیله مایگ کشته شد. سه روز بعد تمام قصر شرقی محاصره شد و جنایت مایگ به وسیله لیخو انجام شد: کشتن فرزند ملکه قصر شرقی با شمشیر لیخو. این جنایت در قصر شرقی باعث شد تا جنگ به نفع مایگ پایان پذیرد. هفت روز بعد سپاه سوجونگ به حوالی ماجون رسید و آماده حمله بود. گوانگ (فرمانده کل سرزمین سوجونگ) پیامی به مایگ فرستاد و از او خواست دلیل حمله را بپرسد. مایگ در جواب او گفت ایچون باید تحت سلطه بیوجین باشد و ماجون ابتدای این سرزمین است. گوانگ به او هشدار داد که اگر تا هفت روز دیگر از ماجون و لیسو خارج نشود جنگ میان سوجونگ و بیوجین آغاز خواهد شد. مایگ قسم خورد هرگز این کارز را نخواهد کرد و بنابراین ارتش ده هزار نفر دیگر را در بیوجین مستقر ساخت و فرماندهی آن را به لیخو (قاتل فرزند ملکه شرقی) داد. او باور داشت که لیخو می تواند او را در اهداف خود یاری دهد و برای نشان دادن قدرتش او را با سپاهی عازم بیوجین کرد تا بر قبایل یانته بتازد. سه

روز بعد خبر پیروزی او در تمام سرزمین جنوبی پیچیدولیکو شناخته شد. (لیخو فرزند سوم میونگ سین بود که در جنگ های جوانسه کشته شد. لیخو با وجود برادرانش نمی توانست جای پدرش را بگیرد به همین دلیل با کشتن دو برادر دیگرش به مقام جانشین پدر در آمد. او از همان زمان خشونت را در وجود خویش پروراند و در سومین دوره جنگ های جوانسه لیاقت خود را نشان داد و پیروزی نهایی را برای کشور بیوجین به ارمغان آورد. مایگ یک ماه بعد لقب فرماندهی کشورش را به او سپرد. مردم بیوجین هر روز با وجود او در سرزمینشان آرزوی مرگ می کردند. صلابت او مثال زدنی بود اما در جهت اهداف شیطانی بود. او برای رسیدن به مقام فرماندهی جان عزیزانش را گرفت و فردی بی رخم و خونریز بود. یک سال بعد به آرزوی شومش رسید). لیخو با فرستادن پیامی به مردم بیوجین اعلام کرد که هر کس باید عضوی از خانواده اش را ارتشی حساب کند و تا یک ماه سپاهی عظیم (چهل هزار نفری) درست کرد. او با غرور پیامی به گوانگ فرستاد و به او گفت: من فرمانده بیوجین هستم و آماده کشتن سربازان بی لیاقت تو هستم. اگر جنگ را شروع کنی خوشحال می شوم و اگر آغاز نکنی خودم آماده جنگ با سوجونگ خواهم شد. سرزمین سوجونگ را نابود خواهم کرد. پیامی بس دردناک برای گوانگ بود. لیخو می خواست از مایگ نیز جلو بزند. اولین شعله جنگ در لیسو روشن شد و سربازان سوجونگ جنگ سختی را با سربازان مایگ

آغاز کردند. در میان جنگ مایگ با گوانگ مواجه شد. مبارزه این دو جنگ را شعله ور کرد. هیچ یک بر دیگری برتری نداشت. سه روز جنگ در حوالی لیسو ادامه داشت. تا یک ماه بعد نیز جنگ به روال خود پیگیری شد. جنگ با رسیدن ماه آگوستین متوقف شد. سوجونگ از تمام پادشاهان سرزمین جنوبی خواست تا سربازانشان را به لیسو بفرستند. حدود یک صد هزار نفر دو ماه بعد به لیسو عازم گشتند. اما تنها نصف آنان به لیسو رسیدن بقیه آنان در حوالی لیسو متوقف شدند. ده هزار نفر بر اثر سرما جان خویش را از دست دادند. تنگه لیسو در جنگ اولیه خون صدها سرباز لیسو را چشید. لیخو با بی رحمی تمام حتی اسیران جنگی را می کشت که بس جنایتی بزرگ بود. تاریخ بیوجین اولین شخصیت جنایتکار واقعی را به خود می دید. خبر پیروزی های او به مایگ می رسید. مایگ در پایان جنگ سوم سرزمین ماجون را اشغال و آماده لشکرکشی به جنوب ایچون بود (لینتاک و سرزمین مقدس) مایگ که از اعتقادات دینی چیزی نمی همید معبد عابدان گیسو را با خاک یکسان کرد و آتش نفرت این سرزمین را بر روی آن سراسیب کرد. نود نفر از شاگردان این معبد کشته و تانسو، رهبر شاگردان ایچون در گیسو به دار مجازات آویخته شد. در حالی که بی گناه بود. سه روز بعد یکی از شاگردان این معبد به نام میانسو قیامی عظیم برپا ساخت و روانه جنگ با مایگ شد. از لیسو خبرهای جدیدی نبود فقط این که گوانگ با سی هزار سرباز آماده حمله به لیسو و بیوجین

بود. سوجونگ در تلاطم خبرهای جنگ بود. جمع آوری سرباز برای فرستادن به بیوجین افزایش یافته بود. تاکره در اونچی مسول تدارکات جنگ بیوجین بود. وان گان اگرچه با تاکره پیش نمی رفت ولی هدف مشترکی داشتند. کاروانهای سلاح های سلطنتی را از طریق بندر اونچی به ایچون می رساند. فرمانده ایچون با ده هزار سرباز در دشت سون آماده جنگ با نیروهای متهاجم ماجون بود. در بیوجین قیام سانگو در حال به وقوع پیوستن بود. شاگردان معابد ناین شان، گاسو، شان با اتحاد هم گروه فدائیان بیوجین را تشکیل داده بودند که هدفشان حمله به سربازان سوجونگ و حتی لیخو بود. لیسو در خون صدها سرباز غوطه ور شده بود. مایگ در حال پیشروی به سوی یانتک شمالی بود که مقدمه جنگ سون بود. سوجونگ برای تشویق مردم به جنگ قانون چهارم کشورش را لغو کرد (تنها کسانی می توانند از افسران جنگی و خادمین قصر پادشاه شوند که اشراف زاده باشند. مردم عادی نباید در قصر جایگاهی داشته باشد) این پیشنهاد توسط مشاور سلطنتی، سانگ مطرح شد (مردم او را استاد سیاست می دانستند. اکثر تصمیمات او با موفقیت اجرا شد) با لغو این قانون جمع آوری سرباز اختیاری شد. پیوستن نیروهای مقاومت در دشت سون به تحقق پیوست حملات غافلگیرانه بر ارتش مایگ کم کم اثر خود را گذاشت پیشروی نیروهای متخاصم ماجون در سون متوقف گشت تا بار دیگر جنگ در کنار ماجون ادامه یابد. خبرهای خوبی نیز از بیوجین

نمی رسید ولی مایگ هر گز واهمه ای نداشت. او تانهو که محافظش بود را به سوی بیوجین فرستاد. اما در راه بیوجین با سربازان گوانگ مواجه شد و سرانجام نیز به دست سربازان گوانگ کشته شد. خشم گوانگ بر مردم نیز شدت گرفت و با آتش زدن روستای پسیان این بار خشم میانسو سر به آسمان کشید. او گروه فدائیان بیوجین را آماده ساخت تا بر گوانگ بتازند. سه نفر مسئول سه وظیفه مهم گشتند. جیان مسئول کشتن گوانگ شد. کانگ سو وظیفه مجازات لیخو و شانسو نیز مسئول کشتن مایگ شد. قیام آنان در اواسط ماه آگوستین آغاز گشت. ضربه های غافلگیرانه این گروه سربازان گوانگ را برآن داشت تا از پسیان دوری کنند. چهارده روز جنگ با حمله مایگ به سربازان دشت سون آغاز گشت و تا سه ماه ادامه یافت. تجهیزات سربازان ماجون رو به اتمام بود. سوجونگ قسم خورده بود تا زمانی که سر مایگ را به چشم خویش نبیند آرام نخواهد گرفت. کشته شدن فرزند ملکه شرقی در ماجون اتفاقی بود که غیر قابل جبران بود. صد ها سرباز از هر دو طرف آماده رویارویی در بیوجین شدند. مایگ به لیخو پیام فرستاد که هر گز بر نیروهای سوجونگ رحم نکند و همه آنان را بکشد. لیخو قول داد بیوجین را رودخانه خون را برای سربازان گوانگ جاری خواهد ساخت. او لیوشان (افسر سابق نیروی بیوجین) را به لیسو فرستاد تا جلوی حرکت سربازان را بگیرد. جنگ های پی در پی در بیوجین ادامه یافت تا زمانی که ماه آگوستین تمام شد. نتیجه

این جنگ های برتری نسبی سوجونگ بر بیوجین بود اما شکست مایگ مسلم نگشت. یک ماه بعد آگوستین مایگ اعلام کرد حاضر است تسلیم شود. این گفته او جنگ را به مدت سه ماه متوقف ساخت ولی نقشه مایگ این بود که نیروهای لیخو را تقویت کند. در جریان سوم اوشین مایگ با بی احترامی به معبد گوسان در اونچی شعله های جنگ را بار دیگر برافروخت. سوجونگ قسم خورد دیگر رحمی نمی کند ولی دیر شده بود. یک ارتش بیست هزار نفری به ماجون رسیده و آتش جنگ مایگ در اونچی شعله ور شد. وان گان که دید در اونچی سرمایه اش نابود خواهد شد. به جزیره ساحلی یانسن مهاجرت کرد. تا کره هم چنان بر کمک به سوجونگ می افزود. برادران نانسی نیز از این فرصت پیش آمده نهایت استفاده را می کردند و نمک اونچی را محدود کرده بودند. با این کار تجارت وان گان متوقف شد. وان گان که روزی ثروتمندترین مرد اونچی بود از فقر به جزیره ساحلی اونچی مهاجرت کرد اما دختر او به نام سوریا نه تنها نرفت بلکه عازم جبهه های جنگ شد تا تجارت را در ماجون ادامه دهد یک ماه پس از رفتن او تجارت نمک نیز به عنوان طلای سفید رد و بدل میشد. نانسی بیوسان را از بیوجین فراخواند تا تجارت نمک را به سوجونگ بکشد. بیوسان به آرزوی خود نزدیک میشد و با رفتن به سوجونگ می توانست در قصر جایگاهی پیدا کند. بیوسان نقشه ای کشید تا خود را در سوجونگ به شهرت برساند در زمانی که قحطی در مرزهای

سوجونگ بیداد می کرد. تجارت نمک را ارزانتترین تجارت ساخت تا جلب اعتماد کند یک ماه از این قضیه گذشت و مردم مرزهای سوجونگ از جمله منطقه کیانگ او را مردی نیکو پنداشته بودند اما شیطانی فریبکار بود. بیوسان در راه جاده قصر کیانگ او چو افتاد تا بر شهرت خود بیفزاید. شین نیز در این هنگام با او در روستای پنچو برخورد کرد. مادر او فوت کرده بود شین 20 ساله شده بود. شین به عنوان یک آهنگر معروف در پنچو کار می کرد. او در طول 8 سال تنهایی توانسته بود بر آسیب های زمان غلبه کند و بعد از گذراندن مشکلات زیادی به عنوان آهنگر مشهور پنچو شناخته شود. او تنها آهنگری بود که قادر به ساختن سلاح های فولادین (شمشیر و کمان) شده بود. سرنوشت او در پنچو با بیوسان رقم خورد. بیوسان برای این که با کاروانی از طلا به قصر کیانگ او چو سفر کند لازم بود تا محافظانی پیدا کند. در طی یک ماه او دنبال شخصیتی مانند شین بود تا به وسیله او به هدف خود برسد. سرانجام او شین را به عنوان محافظ خود انتخاب کرد. یک ماه از این قضیه گذشت. شین وارد قصر شرقی گشت و بیوسان با کیانگ ملاقات کرد. بیوسان با این ملاقات اعتماد کیانگ را جلب کرد و بنابراین فعالیت گسترده خود را یک ماه بعد آغاز کرد. جبهه جنگی لیسو همچنان متوقف مانده بود و این باعث شد بیوسان سفری به بیوجین داشته باشد. شین نیز همراه او رفت. بیوسان به شین گفته بود که اگر بتواند ثروت خود را به حد کافی برساند او را ارشد

کاروانهای تجارتي خواهد کرد. اين وعده بزرگي بود که شين نیز خواستار آن بود. بعد از سفر آنها اتفاق عجیبي در ماجون رخ داد آن عقب نشینی سربازان مایگ به بیوجین بود. مایگ به بیوجین برگشت. با این کار سربازان سوجونگ حملات خود را از اواخر ماه آگوستین آغاز کردند. پیشروی آنها تا صحرای بزرگ چانگ ادامه یافت. اما این پیشروی خاطرهای دردناک برای فرمانده اونچی بود. ارتش مایگ که آب دیده جنگ های صحرايي بودند. حملات گسترده ای را علیه سربازان اونچی شروع کردند. تا هفت روز دوهزار نفر از سربازان اونچی کشته شد. مایگ وقتی از این کار فارغ شد با پنج هزار نفر به بیوجین برگشت و اتحاد خود را با لیخو در دشت پیانچه بست و جنگ معروف قهرمانان به وقوع پیوست. فرمانده سوجونگ که نمی توانست اتحاد آنان را بشکند به سوجونگ فرار کرد. در سوجونگ کیانگ اوچو او را با شمشیر پادشاهی کشت و یک فرمانده جوانی به نام گاسو را به سوجونگ فرستاد اما دیگر کار تمام شده بود و سرزمین لیسو فتح شد. وسعت بیوجین افزایش یافت. پسر مایگ که تازه وارد بیوجین گشته بود با همراهی لیخو به عنوان فرماندار لیسو انتخاب شد. تا رسیدن ارتش پشتیانی کشور سوجونگ سه ماه گذشت. با این وجود کار گاسو در مرزهای شرقی متوقف شد و همت خود را برای جنگی دوباره قوی کرد. ارتش اونچی شکسته خورده بود بنابراین به اونچی برگشت و منتظره دستورات تاکره و اوچو بود.

فصل 5

گل های بهاری در سرزمین بیوجین ولیسو شکفته شده بود و فصل بهار از راه رسیده بود. کشاورزی آغاز گشته بود و مردم بیوجین بعد از اتفاقات آگوستین نفسی راحت کشیده بودند. جانهو پسر مایگ فرمانده لیسو گشته بود و بر مردم آسان می گرفت. گاسو هم چنان در مرز سوجونگ آماده جنگ شمالی بود (جنگ فاتحین). شین به عنوان محافظ بیوسان کاروان او راتا مرزهای بیوجین برده بود. شین آرزوی دیدار جانهو را داشت تا با ملاقات او به مقامی برسد. او هنوز به هدفش حتی فکر نمی کرد. آیا پیش بینی عابد گیسو درست نبود. و چرا اتفاقی نیفتاده بود؟ چه کسی منجی سرزمین شرقی می گشت؟ چرا به خاطر شین لی و مادرش در به در شدند ولی به خاطر او کشته شد. مادرش در غم فراقش جان سپرد. او از بیوسان خواهش کرد که با جانهو دیدار کند. این ملاقات بعد از هفت روز انجام شد. بیوسان با پرچمی سفید بر تمام سرزمین سفر می کرد. کاروان تجاری صلح او به مدت یک ماه در بیوجین ماندگار شد. شین از سوی بیوسان عازم ماجون گشت تا با وان گان دیدار کند. در راه اونچی او با فردی عابد و خوش سیما برخورد کرد. و او جلوی شین را گرفت. شین که فکر می کرد قصد آزار او را دارد به او حمله ور شد ولی عابد هیچ عملی انجام نداد. شین از او پرسید چه کسی هستی؟ پاسخ عابد چنین بود: ای شین، اصالت خود را فراموش کرده ای و به فکر آبروی مردم نیستی؟ پدرت

را کشتند و آن گاه با این مردم وصله دار شده ای؟ مادیات را در آغوش گرفتی و به فکر آبادی روح نیستی؟ تو سرنوشتی جز مرگ نخواهی داشت. برو خود را اصلاح کن و به پدرت لی فکر کن. با این جمله او از نظر شین پنهان گشت. شین در شک افتاد که او چه کسی بوده است؟! چند روزی در کنار کوه چانگ صیر کرد و درباره او فکر کرد و دوباره راهی سفر شد. در این زمان سوریا در حال کمک به نیروهای سوجونگ بود. شین که می خواست با کاروانی عازم اونچی شود از رئیس کاروان اونچی اجازه گرفت تا همراه آنان راهی شود. سوریا از او نام و نشان را پرسید. او نام پدرش را برد کلی و سوریا که از پدرش درباره این مرد باره ها شنیده بود در جواب شین گفت: پدرت مرد بزرگی بوده است. او جان خویش را به خاطر تبلیغ این سو از دست داد. شن با اندوهی بزرگ واقعیت را فهمید. بعد از یک ماه تصمیم گرفت از بیوسان خدحافظی کند و به دنبال آرامگه پدرش بگردد. تلاش او از ماجون به اونچی و از اونچی به سراسر سوجونگ رسید. یک سال آواره گی کشید ولی موفق نشد پیدا کند. یک سال بعد همان پیرمرد ظاهر شد. و به او هشدار داد که هدفش را دنبال نکند. والا کشته خواهد شد. در حالی که شعله های جنگ در شمال لیسو در حال فروخته شدن بود. قیام شخصی به نام مینچویی از اونچی آغاز شد و در طی یک سال به سراسر سرزمین بیوجین و سوجونگ کشید. مینچویی برده آزاده ای بود که در طی جنگ جنوبی از اسارت

گریخت. یک سال بعد در ششم آگوستین در اونچی ظاهر شد و قیامی را آغاز کرد که ریشه حکومت ظالمانه سوجونگ را بعد ها نابود ساخت. پیام این شخص در ششم آگوستین چنین بود: زمان قیام عدالت خواهان فرا رسیده. تمام کسانی که در جنگ کشته می شوند جزیی از مردم هستند. هر کس خواستار تحقق حکومت عدالت است با من همراه شود و ریشه حکومت های ظالمانه را بکنیم. در زمان اندکی گروهی پنج هزار نفری پیرو او گشتند. در ابتدا سوجونگ او را شخصیتی قابل نمی دانست اما در هشتم ژوئن آگوستین (زمستان برفی) با حمله طرفداران او به قلعه پیانگ و کشته شدن صد سرباز بر سوجونگ مسلم گشت. که اگر کاری نکند حکومتش نابود می شود. سربازانش را فرستاد تا جنازه او را بیاورند. اما این کار بسی ناخردی بود که او را بکشد محبوبیت او به تمام سرزمین جنوبی کشیده بود. قیام او یک ماه می گذشت و تهدیدات سوجونگ و مایگ بی اثر بود. گرفتن قلعه پیانگ پس از دو ماه مسلم گشت. در میان مردم باب شد که او منجی سرزمین شرقی است اما هیچ کس نمی دانست که هدف مینچویی چیست. اگر چه هدف او بسیار خیر خواهانه بود ولی نمی توانست به نابودی ریشه اصلی حکومت ظالمانه جنوبی بینجامد. چه کسی می دانست پسر لی نیز مدعی منجی سرزمین شرقی خواهد. تاریخ نویس برتر بیوجین به نام تانسویی در کتاب افسانه سیاهان نوشته بود که او پسر مبلغ مذهبی آیین سو خواهد بود. رئیس معبد

گیسان که استاد عرفانهای سنتی بود گفته بود مردی از جنس مذهب وارد سرزمین شرقی خواهد شد و نابودی حکومت سوجونگ را با دستن خویس لمس می کند. نابوک چون، وزیر سوجونگ و مغز برتر سیاست در نامه های خود به پیشوایی همسرش چنین نگاشته است: در سرزمین سوجونگ کسی را در اواخر عمرم خواهم دید که بر تارک ظلم شمشیر خواهد کشید و آن را خواهد سوزاند. مینچویی با این که فعالیت خود را گسترش داد اما ایمان قوی نداشت. به خاطر همین پس از یک سال با حقارت فراوان از مردم عذر خواست ولی پس از دستگیری به همراه فرزندش یامن سو کشته شد. همسر او با حقارت فراوان به بردگی کشیده شد و پس از یک سال جان تسلیم کرد. یکی از پیروان واقعی او به نام کان هو پس از یک سال قیامی ادامه دار آغاز کرد و قیام متحدین را در سوجونگ به همراه آورد. او نیز پس از یک سال کشته شد. در زمانی که کشور سوجونگ به امپراطوری سیاه تبدیل شده بود پسر سوجونگ به نام هوان شو به تخت نشست. امپراطوری بس ناجوانمرد و خونریز. او قوانین پدر خویش کیانگ اوچو را فراموش کرد و حکومتی استبدادی و با نظامی به وجود آورد. یادی از گذشته این خوی او را آشکار می کند. هوان شو در جوانی اهل شراب خواری بود. او هرگز به اصول دینی و مذهبی آیین جین اهمیت قائل نمی شد. کیانگ اوچو او را با این که اهل این کارها بود دوست داشت. غرور تعصبانه هوان در بیست سالگی به اوج خود رسید. او

هرگز به مردم احترام نمی گذاشت. ترس از بردن نامش لرزه بر اندام کودکان می انداخت. زمانی که کیانگ او چو رخت بربست در وصیتنامه سلطنتی نوشته بود که با مردم خوب باشد و هرگز با جوانان جدال نکند. او چوی ستمکار با این که مردم از دست آزارهای فراوانی دیده بودند به اندازه شو نبود. تا یک سال بدبختی در سرزمین سوجونگ بر مردم باقی ماند. و پس از یک سال امید سرزمین شرقی ظهور کرد. و بر علیه حکومت استبدادی سوجونگ قیام اوشین را برپا ساختن تا این قیام به پنج سالگی خود برسد. شین پس از دو سال خود را بازیافته بود. شخصیت واقعی او در آگوستین زمستان اوشین بر ملا گشت. او شین پسر لی بود که حدود بیست سال قبل پیش بینی کرده بودند که او به عنوان منجی سرزمین شرقی قیام خواهد. قیام او آشکارا نبود. شین که هرگز حمایتی از شخصیت های مهم نمی شد تصمیم گرفت به سرزمین بیوجین، همان سرزمین مادری اش سفر کند. در طول سفر او مشغول نوشتن شد و توانست در طی هفت ماه سفر به بیوجین (با هزینه بیوسان به بهانه تجارت) کتابی به نام قهرمان شرقی نوشت که احتمالاً زندگی شخصیت های بزرگی همچون کان هو را روایت میکرد. تاثیر این کتاب باعث شد قیام اوشین را برپا سازد. او با نفوذ بیوسان به ملاقات نانسی رفت. نانسی او را به عنوان فرمانده کاروانهای تجاری پذیرفت. او در محافظت از کاروان ها مهارتی نشان داد که نانسی به عنوان محافظ خود انتخاب کرد. یک ماه بعد جنگ

جنوبی در بندر اونچی با شعله های جنگ در ساحل شرقی آغاز شد. مایگ سربازانش را برای بازپس گیری ماجون در شرق اونچی آماده ساخت. لیخو که دوباره جان تازه گرفته بود. به دستور مایگ هشت هزار سرباز به لیسو فرستاد. هوان شو که یک سال بود بر تخت پادشاهی نشسته بود. فرمانده بی رحم ارتش جنوبی را به لیسو فرستاد تا کار لیخورا تمام کند. دستور بی قید و شرط هوان این بود: تا زمانی که بیوجین جزو سرزمین سوجونگ نشود جنگ پایانی نخواهد داشت. او قسم خورده بود که بیوجین را با خاک یکسان خواهد. ارتش عظیمی به سوی کرانه های لیسو عازم گشت. وان گان تاجر سلاح های امپراطوری بار دیگر به اونچی برگشت و با دخترش به تجارت مشغول شد. تجارت نمک در اونچی آزاد و از انحصار برادران نانسی درآمد. حمایت وان گان از شاه جدید مسلم بود و این بر خلاف نظر سوریا بود. با توجه به مرکزیت اونچی در جنگی که به نام جنگ سیاهان نامگذاری شده بود. ارتش بیست هزار نفری با فرماندهی تاکره آماده عزیمت به جبهه های جنوبی شدند. برای مایگ کار بس مشکل شد. از سویی باید مواظب سرزمین بیوجین می شد و از سوی دیگر نگاهش باید به ماجون می بود. تا رسیدن ارتش سوجونگ مایگ رودخانه سان را بست تا از رسیدن آب به اونچی جلوگیری کند. ریختن زهر در آب سان باعث شد صد ها نفر و بلکه بیشتر د اونچی جان خود را از دست بدهند. اولین ترند شیطانی او به تحقق پیوست یک ماه بعد ارتش

هوان به ساحل شرقی رسید درگیری های محلی تا رسیدن به دشت بزرگ کانگ ادامه یافت. ارتش در جلوی ارتش ماجون ایستاد. قبل از ورود ارتش به ماجون فرمانده قلعه پیانگ خودکشی کرد تا بار جنگ را از دوش خود بردارد. در حالی که شعله های جنگ در اونچی رو به افروختن بود. قیام اوشین انجام شد. تا رسیدن ارتش یابوک (فرمانده ارتش سوجونگ) به لیسو، لیخو نیز تنگه تان را بست تا جنگ دیرتر آغاز شود. بیوجین آماده جنگی بود که در تاریخ این سرزمین دیگر مشاهده نمی شد. جنگی خانمان سوز و با بدبختی فروان. جنگی که تاریخ بیوجین آن را فراموش نکرد و خون هزاران بی گناه ریخته شد تا پادشاهان شوم به هدف خود برسند. سوزی برای مردم و شکاری بزرگ برای پادشاه جدید. سرنوشت جنگ در جبهه های جنوبی مشخص می شد و اونچی مرکز خونین ماجون میشد.

فصل 5

در حالی که جنگ در کرانه شرقی اونچی شعله می کشید نیروهای مقاومت داخلی بیوجین قیام گیسان را به ریاست شین آغاز کردند. شین می خواست نه تنها نیروهای لیخو نابود شود بلکه از ورود نیروهای امپراطوری سیاه به داخل سرزمین لاله های خونین جلوگیری کند. قیام به صورت پراکنده تا مرز قرار بود پی ریزی شود. شین با فردی به نام یامک (یامک اوکیچ چی) اتحاد برادری بسته بود تا ریشه ستمگران را از بیوجین بکنند. یامک تمام خانواده اش را در جنگ لیسو از دست

داد. برادرش در تنکه اونچ کشته شد. مادرش به بردگی کشیده شد و یک سال بعد زیر چکمه های سربازان مایگ کشته شد (سوم آگوستین اوشین). پدرش نیز به جرم خیانت به ارباب بردگان کشته شد. در این دوران که جنگ شمالی آغاز شده بود برده داری پر سود ترین کار برای اشرافین دربار مایگ بود. برده داری در بیوجین از صد ها سال در این منطقه رواج داشت اما پایه گذار برده داری در منطقه جنوب اشراف درباری به نام او کچی بود که نعلت تمام مردم بر او باد. او با این پایه گذازی داغ بر دل مادرانی گذاشت که فقر در خانواده آنها در اوج خود بود. شین قسم خورده بود تا زمان تحقق سرزمین عدالت با این کار مخالفت خواهد کرد. او باید هزاران بدبختی را در راه تحقق هدفش تحمل می کرد. او باید آیین سو را احیامی کرد و بر علیه گروه های مذهبی مختلف به کار می بست. یامک گزارش داد با یک چیز می توان تنگه اونچ در شرق لیسو را بست. شورش در مرزهای شرقی سوجونگ که این هدف در شرایط فعلی امکان پذیر نبود ولی معجزه معبد گیسان به تحقق پیوست و کیانگ اوچو در بستر بیماری جان تسلیم کرد. جنگ در شمال متوقف شد. وهوان جنگیدن تا هفت روز را متوقف ساخت. نیروهای مقاومت به فرماندهی یامک عازم مرزهای سوجونگ گشتند تا شورش عظیم خود را آغاز کنند. تا رسیدن آنان به مناطق شرقی جنگ در اونچی نیز متوقف شد ولی مایگ باز هم پیشروی را تا پایان ماجون ادامه داد. قلعه مین در غرب

ماجون محاصره گشت ولی تا دوزاده روز بعد نیز به مقاومت ادامه داد. یابوک فرمانده نیروهای مرزی برای غلبه بر شورش نیروهای داخلی بانکچه را به سراغ شورشیان فرستاد. پیام یابوک به مردم مرزی مبنی بر عدم حمایت از شورش رسید. مردمان مرزی داغ دیده ارتش هوان بودند و نه تنها جلوی شورش را نگرفتند بلکه با پیوستن به آنان مخالفت خود را علیه هوان اعلام کردند. جمعیت شورشیان هر روز افزون شد و نیروهای بانکچه شکست سختی خوردند. محاصره پایگاه شرقی کاری بس عظیم بود که به دست یامک در یازدهم اوشین به تحقق پیوست. یابوک در مانده شد. از یک سو نیروهای لیخو در حال پیشروی بودند و از طرف دیگر نیروهای یامک. حل این مشکل بسیار سخت بود ولی یابوک مرد میدان جنگ بود و هرگز نمی توانست مرز شمالی را رها کند (لیسو، بیوجین و شرق مرز سوجونگ). به خاطر همین طرح شانگ را بنا نهاد تا از فشارهای بیشتر بکاهد. براساس این طرح مرز بیوجین قلمرو سربازان لیخو می گشت و مرز لیسو متفق المتحد می شد. این طرح با قبول لیخو و مخالفت مقاومتی ها روبرو شد. یابوک به هوان (پادشاه جدید) قول داد تمام شورشیان قلع و قمع می کند. هزینه گزاف حمایت از شورشی ها به گیوتین های امپراطوری سپرده شد. بازسازی نیروهای بانکچی تا یک ماه طول کشید و نقشه پاکسازی سراسری در کل مرزهای شرقی به اجرا درآمد. شین کسی به نام چویو را به روستای بانچو فرستاد تا وضعیت

نیروهای مقاومت را بررسی کند. با فرستادن او شین تنها گشت. با این که جنگ میان لیخو و سربازان امپراطوری موقتا متوقف گشت ولی هرگز پایداری نداشت زیرا هوان آرزویش دست یابی به سرزمین لاله های خونین یعنی بیوجین بود. اما فرصت دادن به لیخو کار عاقلانه ای بود که می توانست شورش را در مرز سرکوب کند. سرکوبی نیروهای مقاومت که بهتر به جای نیروهای پیشرو بنامیم تا حدی توانست جوابگو باشد اما مشکل سرزمین سوجونگ مرز شرقی نبود. دردسر اصلی اونچی بود که مایگ در حال رسیدن به آن بود. هوان نمی توانست صبر پیشه کند تا امپراطوریش رو به زوال برود. بنابراین ارتش آهنین خود را راهی مرز شمالی کرد. قتل و عام نیروهای یامک داغ بر دل شین گذاشت اما هنوز یامک زنده بود. پیام شین به او بازگشت به بیوجین بود تا افرادش بازسازی شوند ولی یامک برنگشت و با نیروهای معدودی که داشت به سوی مرکز سوجونگ پیش رفت. از قضا یابوک بر سرراه او سبز شد و این آخرین جنگ یامک بود. دلاوریش در میزدان جنگ آشکار شد ولی نیروهای پی در پی کشته می شدند نه رحمی بود و نه اسیری. یابوک نمی خواست یامک را بکشد. یامک سرانجام دستگیر و به زندان مرکزی در پایتخت زمستانی منتقل شد. شین قول داده بود که باهمراهی او قیام را به پایان برساند. چویو به شین وعده داد که او را آزاد می کند. مردی بسیار زیرک و ماهر در امر سیاست. چویو قول داد در طی هفت روز او را آزاد می کند

. چویو با دو نفر از یاراناش به قصر هوان رفت تا اجازه ملاقات بگیرد. در این ملاقات چویو به هوان گفت که اگر می خواهد جنگ جنوبی را به پیروزی برسانی باید از یامک استفاده کنی. ملاقات آنها تا دیروقت طول کشید. تصمیم هوان تا سه روز بعد اعلام شد. آزادی یامک در ازای راهکار پیروزی در جنگ جویی (اونچی - ساحل شرقی). با این که چویو کار بزرگی در حق یامک و شین انجام داد ولی پیروزی در این جنگ به نفع امپراطوری باعث می شد مردم زیر پرچم سیاه هوان هزاران سال بدبختی بکشند. آیا نقشه چویو این بود؟! در این میان تنها مسئله سرنوشت یامک مهم بود که با نقشه چویو حل شد. یاران شین او را استاد سیاست نامیدند و به همین لقب نیز در تاریخ اوشین نگاشته شد. یامک نیز به امپراطور قول داد شورش نکند و بر علیه یابوک دیگر قیام برپا نکند. به واسطه آزاد شدن او چویو در قصر امپراطوری در حصار ماند تا در روزهای آینده نقشه پیروزی هوان علیه مایگ را ترسیم کند. مایگ از طریق جاسوسان این خبرها را می شنید. او نمی توانست تاب برآورد تا نابودی خویش را ببیند. با این که او حمایت کننده ای نداشت اما خود مرد میدان های رزم بود. او فقط از یک طریق می توانست بر اونچی مسلط گشته و زنجیره اتصال ارتش شمالی و جنوبی را قطع کند. ارتش شمالی جنگ را به طور موقت با بیوجین متوقف کرده بود و به پیشروی خود به سوی اونچی برای حمله بزرگ آماده شود. جنگی بس عظیم که اتفاقات آن یادگاری

خونینی بود که در اوشین ثبت شد. شان هو وزیر سیاست هوان ارتباط با بیوجین را به هوان پیشنهاد داد و از او تقاضا کرد سعی نکند به این سرزمین وارد شود زیرا با این کار خشم مردم را به دنبال خواهد آورد. او هشدار داد که اگر وارد سرزمین بیوجین شود نابودی امپراطوریش مسلم خواهد شد. هوان بعد از سه روز او را از سمت خودش برکنار کرد و پس از چهار روز جنازه او در کنار ساحل اون شان پیدا شد. هوان دوست نداشت افراد نصیحت گر کنارش باشند. شان هو در زمان او چو خدمات بی نظیر انجام داده بود. طرح حمایت از معابد بزرگترین کار او بود. گیسارئیس کل معابد پایخت سوجونگ برای او آرامگاهی ساخت و به مدت شش روز در سوگ او نشست. گیسارئیس از شخصیت های مهم و معتبر سوجونگ بود. هوان با این که از هیچ از افراد درباری نمی ترسید در مقابل او متواضع بود و می دانست هرگز نباید به او تعرضی شود. مردم پایخت شمالی همگی او را به خاطر ساخت معبد گیسارئیس دوست داشتند و جانشان را نیز فدای او می کرد. (بعد ها گیسارئیس با اتحاد شین سرزمین مقدس را بنا نهاد). تجارت سلاح های آهنین در اونچی به عنوان طلای قرمز رونق یافته بود. وان گان صاحب ثروتمندی بسیار گشته بود و سوریا نیز در ماجون کاروانهای تجارتی را می گرداند. مایگ قول داده بود زمانی که اونچی را بگیرد سزای عمل وان گان را به خاطر کمک به سربازان هوان خواهد داد. چندین بار تلاش کرده بود که او را اسیر کند ولی فایده ای نداشت. دو سال از جنگ

جنوبی می گذشت و هنوز سرنوشت جنگ نامشخص بود. از طرفی حکومتی نوپایی به دلیل اختلافات قبیله ای در شمال اونچی در شکل گرفتن بود. حکومتی که بنیان آن توسط ماچو و تثبیت و نیرومندی آن با گوانگ پیش رفت. گوانگی که سرتاسر قبیله های شمالی را متحد و حکومت جدیدش را بنیان نهاد. ماچو از اشرافیون قبیله ای بود و مرد به شدت تعصبی و خشن. تا زمانی که جنگ اونچی و جنوبی آغاز شود. درگیری های قبیله ای در شمال ادامه یافت و در طی شش ماه حکومت نوپایی متشکل از چندین قبیله نیرومند تشکیل شد. جنگ در اونچی زمانی آغاز گشت که ارتش یابوک رسید. جنگ تا شش ماه ادامه یافت تا این که هزاران نفر جان خویش را از دست دادند. تا یک سال دیگر همین روند ادامه یافت و قیام اوشین به بار نشست ولی بیوجین تسلیم گشت.

سرگذشتی از جنگ جنوبی: با قیام اوشین شین وارد مرز شرقی شده و شورشیان توانستند بر بانکچه مسلط شوند. شش ماه گذشت تا این که جنگ امپراطوری سیاه و مایگ به اوج خود رسید. مایگ وقتی وارد اونچی شد که هزاران نفر را قلع و قمع کرده بود. در همین جریان وان گان به وسیله یکی از سربازان نامشخص مایگ به ضرب شمشیری کشته شد. سوریا دستگیر و به بیوجین منتقل شد. ارتش شمالی وارد اونچی شده و درگیری پراکنده تا یک سال دیگر به طول کشید. قیام اوشین در مرزهای

شرقی باعث تضعیف ارتش سوجونگ شده و قیام کنندگان اوشین به پیروزی رسیدند. مایگ سرانجام شکست خورد و به ماجون برگشت و از آنجا نیز به بیوجین عقب نشینی کرد. شکست او در سوم اگوستین مسلم گشت و بیوجین تحت الحمایه سرزمین امپراطوری سیاه گشت. حکومت نوپای گوانگ با حملات خود به سراسر اونچی باعث آزادی بیوجین گشت. شین با حدود بیست هزار نفر ارتشی تشکیل داد و بر علیه یابوک قیام کرد. یابوک یک ماه بعد از ارتش امپراطوری استعفا داد. سه روز بعد از استعفا خود کشی کرد. شین ماجون را در بر گرفت. او با حمایت گوانگ (قیام کننده خونین) ریشه امپراطوری سیاه را از اونچی و سرتاسر سرزمین لاله های خونین خشکاند. وضعیت به همین شکل تا یک سال دیگر ادامه یافت. و سرانجام سرزمین عدالت شکل گرفت. گوانگ بر اثر اختلاف با شین جدا شد و شین پادشاه سرزمین بیوجین احیاء شده گشت. بیوجین روی خوشی را تا صد سال دیگر دید. حکومت گوانگ بر علیه امپراطوری سیاه قیامی دوباره آغاز کرد. هوان در سن چهل سالگی به دست او کشته شد و سرانجام پس از چهار صد سال حکومت سوجونگ نابود شد. بعد ها نوه سوم گوانگ علیه شین جنگ سوان را شروع کرد. شین در سن پنجاه سالگی به مرگ طبیعی از دنیا ی سرزمین شرقی رخت بر بست. حکومتش تا چهل سال دوام داشت ولی با پادشاهی گانته

او نابود شد. قیام های متعددی علیه گانته صورت گرفت که بزرگ
ترینشان قیام گیسا بود.

پایان

